

امنیت به مثابه مفهومی وابسته و منازعه‌انگیز

دکتر حسین هرسیج*
سید احمد فتاحی**

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۱۵

تاریخ تأیید نهایی: ۸۹/۵/۲۳

چکیده

در این نوشتار با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، تحول مفهوم امنیت و سیر تکوینی مطالعات امنیتی از پایان جنگ دوم جهانی تا دوران پسا جنگ سرد، و عوامل مؤثر در شکل‌دهی به محتوا و مصداق امنیت بررسی می‌شود. علی‌رغم سابقه عملی دیرینه مفهوم امنیت، مطالعات امنیتی به منزله رشته‌ای فرعی از رشته روابط بین‌الملل، برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم مطرح گردید. شکست ایده‌های آرمان‌گرایانه بین دو جنگ جهانی، تسلط واقع‌گرایی بر مطالعات روابط بین‌الملل، و شروع جنگ سرد، باعث شد تا مفروضات این روی‌کرد بر مطالعات امنیتی نیز مسلط شود. این برداشت از امنیت علی‌رغم تحولات جزئی در دهه ۱۹۷۰، تا پایان جنگ سرد، هم‌چنان روی‌کرد مسلط در مطالعات امنیتی بود. پایان جنگ سرد نوید دوره‌ای جدید در مطالعات امنیتی را می‌داد. طی این دوره، دو عامل بر مطالعات امنیتی تأثیر عمده‌ای گذاشت. نخست، تحولات بین‌المللی ناشی از فروپاشی شوروی و تغییرات ناشی از پدیده جهانی شدن در سطح جهانی، باعث تغییرات گسترده‌ای در فضای بین‌المللی گردید. تحولات نظری

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (harsij@ase.ui.ac.ir).

** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه اصفهان (seyedahmad.fattahi@gmail.com)

تنوع و تکثر نظری گسترده‌ای را در حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی در پی داشت؛ از جمله مکتب جهان سوم، نظریه انتقادی و مکتب کپنهاگ. این دو عامل با نشان دادن نواقص نظری و عملی برداشت سنتی از امنیت و ارائه نظریه‌های جای‌گزین، باعث شکسته شدن سلطه انحصاری واقع‌گرایی بر مطالعات امنیتی شدند. سیر مطالعات امنیتی، بیان‌گر این مطلب است که مفهوم امنیت برخلاف دیدگاه اثبات‌گرایان معنا و مصداق مشخص و ثابتی ندارد، بلکه مفهومی وابسته است، و محتوا و مصداق‌های آن در هر دوره بر اساس دو عامل تحولات بین‌المللی و روی‌کرد نظری مسلط بر روابط بین‌الملل مشخص می‌شود.

کلیدواژگان: امنیت، امنیت ملی، روابط بین‌الملل، مطالعات امنیتی، واقع‌گرایی، جنگ سرد، جهانی‌شدن.

مقدمه

مفاهیم به‌منزله ابزار تحلیل و ساخت نظریه‌ها، تجربیاتی ذهنی از واقعیات و انگاره‌ای عام از چیزهایی اند که گرچه معمولاً از طریق یک کلمه یا عبارت بیان می‌شوند، اما چیزی بیش از یک اسم خاص و نام هستند (توحیدفام، ۱۳۸۱، ۱۲۰). به رغم مفروضات قدیمی اثبات‌گرایان در مورد امکان نیل به مفاهیم و اصطلاحات علمی ثابت و عام مبتنی بر مشاهده و مرجع بیرونی عینی، این آرمان با شکست مواجه شد و رشته‌های مختلف علمی به شکل مستمر در روند بازتولید خود، با شکل دادن به مفاهیم، نظریه‌ها و پارادایم‌های جدید، آن‌ها را جای‌گزین مفاهیم، نظریه‌ها و پارادایم‌های قبلی می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۶، ۶۴۸). با وجود این‌که پیشرفت‌ها و نوآوری‌های علمی در علوم طبیعی به مراتب بیش‌تر از علوم اجتماعی هستند، اما این علوم اجتماعی هستند که همواره با تحولات مفهومی و نظری بیش‌تری روبه‌رو می‌شوند.

این تکثر و تحولات مفهومی و نظری رشته علوم اجتماعی را می‌توان در دو بعد معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی تحلیل کرد. در سطح معرفت‌شناختی، ماهیت شناخت در علوم اجتماعی به علت تحولات درونی دایمی در سطوح مفهومی و نظری، نیل به اجماع درونی را در این علوم ناممکن می‌سازد. عدم اجماع بر سر مفاهیم، یعنی پایه‌ای‌ترین واحدهای شناختی در علوم، به این معناست که در آن واحد این مفاهیم در

درون نظریه‌های متعدد و حتی پارادایم‌های ناهم‌ساز تعریف می‌شود. در سطح هستی‌شناختی نیز باید به ماهیت موضوع مطالعه در این علوم، یعنی سرشت انسانی-اجتماعی و در نتیجه ابعاد خاص معنایی، نیت‌مندی انسانی، رویه‌های اجتماعی، اراده فردی و جمعی و مانند این‌ها توجه داشت (مشیرزاده، ۱۳۸۶، ۶۵۰-۶۴۸). این مقوله‌ها به منزله موضوعات مربوط به واقعیت اجتماعی در حال تحول و دگرگونی مستمر هستند، و یکی از پیامدهای آن‌ها، علاوه بر ظهور مفاهیم جدید، تغییر در گستره معنایی یا مدلولات مفاهیم قدیمی است. از این رو می‌توان گفت که در علوم اجتماعی، مفاهیم اموری نسبی و وابسته به متن اند و درک آن‌ها وابسته به محیطی است که گرداگرد، پیرامون و در درون مفهوم قرار دارند (خبیری، ۱۳۸۵، ۱۳۱). به عبارت دیگر، مفاهیم برساخته‌هایی اند که در معرض تغییر دایمی قرار دارند؛ یعنی از یک سو، مرجع بیرونی عینی ندارند و ساخت‌هایی نظری اند، و به تبع تحولات و تنوعات نظری دگرگون می‌شوند، و از سوی دیگر، آنچه به آن اشاره می‌کنند، یعنی به اصطلاح «واقعیت» یا «امر واقع» نیز خود در حال دگرگونی است. این‌ها همه باعث بدبینی نسبت به مفاهیم شده است.

علوم سیاسی و به‌طور خاص رشته روابط بین‌الملل نیز از این دو ویژگی عام علوم اجتماعی مبرا نیستند، و حتی می‌توان گفت که در این حوزه‌ها تحول و تکثیر شناختی در قالب تحولات نظری و فرانظری از یک سو، و تحول واقعیت‌های سیاسی و بین‌المللی از سوی دیگر، مشهودتر از بسیاری دیگر از حوزه‌های علوم اجتماعی است، و مفاهیم جدید به‌طور مستمر در حوزه‌های مختلف روابط بین‌الملل مطرح، تعریف و بازتعریف می‌شوند.

این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی سیر مطالعات امنیتی از پایان جنگ دوم جهانی تا دوران پساجنگ سرد پرداخته، و در پی شناخت عوامل مؤثر بر شکل‌دهی به محتوا و مصداق امنیت است. بر این اساس، هدف این نوشتار پاسخ به این سؤال اصلی است: چه عواملی مصداق‌ها و برداشت‌ها از مفهوم امنیت را تعیین می‌کنند؟

برای پاسخ‌دهی بهتر به این سؤال اصلی، سه سؤال دیگر را می‌توان مطرح ساخت:

- مطالعات امنیتی چه رابطه‌ای با مطالعات روابط بین‌الملل دارد؟

- چه عواملی بر محتوا و مصداق‌های برداشت سستی از امنیت مؤثر بوده‌اند؟

- چه عواملی باعث تغییر برداشت سنتی از امنیت به برداشتی نوین شده اند؟ فرضیه اصلی تحقیق، این است که مفهوم امنیت دارای معنای مستقل و ثابتی نیست و برداشت‌ها از مفهوم و محتوای امنیت از تاریخ تکوین بررسی‌های امنیت، به‌منزله زیرشاخه‌ای از رشته روابط بین‌الملل، همواره وابسته به واقعیات بین‌المللی و روی‌کردهای نظری مسلط بر بررسی‌های روابط بین‌الملل است.

در راستای بررسی فرضیه اصلی تحقیق، سه فرضیه فرعی ارائه می‌شود:
- مطالعات امنیتی به‌منزله رشته‌ای فرعی از مطالعات روابط بین‌الملل، پیوند تنگاتنگی با آن دارد.

- شروع جنگ سرد و شرایط حاکم بر مناسبات بین‌المللی طی دوره جنگ سرد و تسلط واقع‌گرایی بر مطالعات روابط بین‌الملل، باعث شد تا مفهوم امنیت در این دوران بر اساس مفروضات واقع‌گرایی تحلیل شود.

- تحولات بین‌المللی ناشی از پایان جنگ سرد و پدیده جهانی‌شدن و تحولات نظری در حوزه مطالعات امنیت و مطرح شدن نظریات رقیب، برداشت سنتی مانند مکتب جهان سوم، نظریه انتقادی و مکتب کپنهاگ، و زیر سؤال رفتن مفروضات برداشت سنتی، زمینه برداشت نوین از امنیت را فراهم آورد.

برای واکاوی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری محتوا و مصداق امنیت در برداشت سنتی و نوین، و همچنین برای پاسخ به سؤالات و آزمون فرضیه‌های مذکور، نخست رابطه مطالعات امنیت و مطالعات روابط بین‌الملل بررسی می‌شود. سپس به برداشت سنتی از امنیت و عوامل مؤثر بر این برداشت می‌پردازیم. در قسمت بعد نیز با بررسی تحولات بین‌المللی و نظری مختلف در حوزه مطالعات امنیتی، به برداشت‌های نوین از امنیت ملی می‌پردازیم. سرانجام، در قسمت نتیجه‌گیری تلاش می‌کنیم گزاره‌هایی نظری در مورد مفهوم امنیت استنتاج کنیم.

بررسی‌های امنیت و روابط بین‌الملل

موضوعات امنیت ملی به‌منزله یک حوزه بحث و تحقیق، با مسائل مربوط به روابط بین‌الملل و سیاست خارجی نقاط پیوند بسیاری دارد. به همین دلیل، تاکنون بسیاری از مسائل امنیت ملی در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اکنون نیز بسیاری از پژوهش‌گران مسائل مربوط به امنیت ملی را در

حوزه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مطالعه می‌کنند. با این حال، در مورد رابطه مطالعه امنیت ملی و روابط بین‌الملل، بین اندیش‌مندان اختلاف نظر فراوانی وجود دارد.

از دید برخی اندیش‌مندان، روابط بین‌الملل خود یکی از رشته‌های فرعی امنیت است. رابرت جرویس چنین معتقد است: «ما عادت کرده‌ایم که در مورد روابط بین‌الملل بر حسب بازدارندگی و وادارسازی بیندیشیم و این‌ها مفاهیم محوری بررسی‌های امنیت هستند که حول مناسبات نظامی دولت‌ها دور می‌زنند». مایکل مان نیز مانند جرویس بر آن است که آنچه به راستی از روابط بین‌الملل می‌خواهیم، نظریه‌ای گوهری درباره مهم‌ترین مسأله آن، یعنی جنگ و صلح است (تریف، ۱۳۸۰، ۱۷۷).

در مقابل، هافندورن بررسی‌های امنیت را رشته فرعی‌ای از رشته اصلی و قدیمی روابط بین‌الملل می‌داند، و معتقد است گسترش کانون توجه بررسی‌های امنیتی به منظور ساختن ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امنیت، موجب مبهم شدن مرزهای میان رشته اصلی و فرعی می‌شود. رشته فرعی نباید به کل مسائل پردازد، بلکه باید خود را به مجموعه معینی از پارادایم‌های اساساً امنیتی محدود سازد. رشته روابط بین‌الملل می‌تواند با عرضه نظریه‌ها و روش‌های ضروری برای مفهوم‌سازی و تحلیل، بر غنای بررسی‌های امنیتی بین‌الملل بیفزاید، و بررسی‌های امنیت نیز تبیین‌های نظری و یافته‌های تجربی در مورد تجلیات و شرایط امنیت فراهم خواهد ساخت (هافندورن، ۱۳۷۱، ۲۷). به باور تریف نیز نقطه آغاز رشته روابط بین‌الملل چیزی جز ناامنی، تجربه جنگ و پیامدهای آن و هراس از ماندگار نبودن ساختارهای تازه صلح نبوده است. پس جای شگفتی نیست که امنیت والاترین مفهوم روابط بین‌الملل است، و در روابط بین‌الملل هیچ مفهوم دیگری نیست که قدرت علمی مفهوم امنیت را داشته باشد، از این رو اساساً بررسی‌های امنیت از رشته‌های فرعی روابط بین‌الملل است و این امر از آنجا ناشی می‌شود که رویکردهای ما در قبال امنیت را دیدگاه نظری محوری که در مورد روابط بین‌الملل داریم معین می‌سازد (تریف، ۱۳۸۰، ۱۷۷).

به‌طور کلی، بررسی‌های امنیت را به دو دلیل باید رشته‌ای فرعی از روابط بین‌الملل بدانیم. نخست این‌که دیدگاه ما درباره امنیت، متأثر از رویکرد نظری ما به روابط بین‌الملل است، و عموماً نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل هر کدام دیدگاه خاصی درباره امنیت دارند. دوم این‌که مسائل امنیتی متأثر از تحولات بین‌الملل اند. تحولات بین‌المللی

مربوط به ساختار و فرایندهای نظام بین‌الملل و رفتار کشورها، از قبیل جنگ و صلح، در رشته روابط بین‌الملل مطالعه می‌شوند. از این رو، مطالعه مسائل امنیتی ناشی از این تحولات نیز باید در قالب مفاهیم و مفروضه‌های روابط بین‌الملل بررسی شوند.

برداشت سنتی از امنیت

علی‌رغم سابقه عملی دیرینه مفهوم امنیت، مطالعات امنیت به‌منزله رشته‌ای فرعی از مطالعات روابط بین‌الملل، بعد از جنگ دوم جهانی شروع شد. طی این دوران با شروع جنگ سرد و شکل‌گیری ساختار دوقطبی و مسابقه تسلیحاتی بین دو ابرقدرت، مهم‌ترین تهدیدات مطرح برای دولت‌ها، تهدیدات نظامی بود. علاوه بر این، با شکست ایده‌های آرمان‌گرایانه، روی‌کرد واقع‌گرایانه بر مطالعات روابط بین‌الملل مسلط شد. این عوامل باعث شد تا مفهوم امنیت در این دوران بر اساس مفروضات واقع‌گرایانه تفسیر شود. در این برداشت از امنیت، دولت‌ها مهم‌ترین بازی‌گران بین‌المللی، و تهدیدات نظامی خارجی نیز مهم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی شناخته می‌شدند. از این رو، مسایل نظامی و استراتژیک مرکز ثقل مطالعات امنیتی طی دوران جنگ سرد محسوب می‌گردید. به عبارت دیگر، دو عامل تحولات بین‌المللی (جنگ سرد) و تحول نظری (تسلط روی‌کرد واقع‌گرایی) باعث تمرکز مطالعات امنیت بر دولت‌ها و مسائل نظامی شد. در ادامه به بررسی این دو عامل می‌پردازیم.

تحولات بین‌المللی

مفهوم امنیت ملی برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم در سند رسمی امنیت ملی ۱۹۴۷ ایالات متحده به کار رفت (Bilgin and et.all,1998,133). به دنبال این امر، رشته فرعی مطالعات امنیتی در دنیای آنگلو-امریکایی پس از جنگ جهانی دوم و در فضای مفاهیم، مفروضه‌ها و شرایط حاکم بر جنگ سرد گسترش یافت. به عقیده بالدوین، اگر بررسی‌های امنیت به صورت بررسی سرشت، علل و نتایج جنگ و شیوه‌های جلوگیری از وقوع جنگ تعریف شوند، دوران میان دو جنگ جهانی از این لحاظ دچار خلاء فکری نبوده، و محققان روابط بین‌الملل در این دوران دموکراسی، تفاهم بین‌الملل، داوری، حق تعیین سرنوشت ملی، خلع سلاح و امنیت دسته‌جمعی را مهم‌ترین شیوه‌های ترویج صلح و امنیت بین‌الملل می‌دانستند، و به همین دلیل، نه بر

نیروی نظامی بلکه بیش‌تر بر حقوق و سازمان‌های بین‌المللی تاکید می‌کردند. با وجود این، اکثر متخصصان روابط بین‌الملل، ریشه بررسی‌های امنیتی را دو محرک توأم جنگ‌افزارهای هسته‌ای و جنگ سرد می‌دانند، و این امر ناشی از تعریف محدودی است که از رشته بررسی‌های امنیتی در دوره جدید به عمل آمده است. در این تعریف، پرسش‌های مورد بررسی در طول سال‌های میان دو جنگ جهانی و دهه اول بعد از جنگ دوم جهانی، دیگر به حوزه بررسی‌های امنیتی مربوط نمی‌شد (Baldwin, 1995, 118-123).

با وجود این که با شروع جنگ سرد، مهم‌ترین مسأله امنیتی برای غرب، چگونگی پاسخ به طیف گسترده‌ای از تهدیدات نظامی، ایدئولوژیک، اجتماعی و اقتصادی ناشی از شوروی بود، اما مطالعات امنیتی در این دوران محدود به حوزه نظامی شد، و خود این امر ناشی از مسابقه تسلیحاتی هسته‌ای و توسعه سریع و مداوم تکنولوژی تسلیحات و تعارضات ایدئولوژیک بین دو ابرقدرت بود (ماه‌پیشانیان، ۱۳۸۴، ۱۳۹). این امر به نوبه خود هم بر سطح و هم بر کانون جوهری بررسی‌های امنیتی اثر گذاشت، و سبب شد که نگاه‌ها بر جنگ‌افزارها و استراتژی‌های هسته‌ای ابرقدرت‌ها و مسائل امنیتی شوروی، ایالات متحده و اروپای غربی متمرکز شود.

لین جونز علاوه بر این دو مورد، انقلاب در سیاست خارجی ایالات متحده را نیز در رشد مطالعات امنیتی موثر می‌داند. به عقیده وی، در دوران بعد از جنگ دوم جهانی تفکر امریکا درباره سیاست بین‌الملل در نتیجه پذیرش پارادایم واقع‌گرایی تغییر کرد و امریکا با شناخت نقش جهانی خود و اهمیت منافع ملی و گسترش آن در سطح جهانی، و کنارگذاشتن سیاست ایدئالیستی و انزواگرایانه قبل از جنگ، تهدیدات مطرح علیه امنیت ملی خود را در سطح جهانی می‌دید که می‌بایست با آن‌ها مقابله می‌کرد (Lynn- Jones, 1991).

در دوره جدید بررسی‌های امنیتی که «دوران طلایی» خوانده می‌شد (Bilgin and et.all, 1998, 35)، با فرض تداوم کشمکش میان شرق و غرب، تسلیحات متعارف و غیرمتعارف و نقش آن‌ها در سیاست‌های امنیتی دولت‌ها، موضوعات غالب در مطالعات امنیت بود، و طی این دوره بود که طیف گسترده‌ای از نظریات بازدارندگی، تلافی گسترده، جنگ محدود، حمله غافل‌گیرانه هسته‌ای، مسابقه تسلیحاتی و نظریات مربوط

به کنترل تسلیحات ارائه شدند. کن بوث^۱ به صورت عالمانه، تأثیر جنگ سرد و تسلیحات بر بررسی‌های امنیت را به تصویر می‌کشد:

پرسشهای امنیتی رایج این‌ها بودند: آیا شوروی تهدیدی رو به گسترش است؛ توازن استراتژیک چیست؟ آیا به کارگیری یک سلاح خاص به ثبات کمک می‌کند؟ در آن دوره که به سیاست جهانی از طریق لوله موشک^۲ و توپخانه^۳ نگاه می‌شد، تسلیحات بیش‌ترین سؤالات را مطرح و بیش‌ترین پاسخ‌ها را ارائه کردند- چه در مورد جنگ‌افزارها، چه در مورد بستر و چه در مورد هزینه. (موتیمر، ۱۳۸۰، ۳۸۴)

تحولات نظری

تحول در موضوعات و مسایل بررسی‌های امنیتی، جدا از تحول در مطالعات رشته روابط بین‌الملل نبود. علی‌رغم تسلط آرمان‌گرایی بر مطالعات روابط بین‌الملل قبل از جنگ دوم جهانی، با وقوع جنگ دوم جهانی و شکست ایده‌های آرمان‌گرایانه، پارادایم واقع‌گرایی بر مطالعات روابط بین‌الملل حاکم شد. تسلط این روی‌کرد باعث شد تا واقعیات بین‌الملل بر اساس مفروضات این نظریه مورد تحلیل قرار گیرد، و عوامل امنیت‌زا و امنیت‌زدا در چارچوب این روی‌کرد متمایز شود.

با وجود تنوع نظریات در واقع‌گرایی و طبقه‌بندی‌های متنوع از آن، همگی در سه اصل مشترک هستند: دولت‌گرایی، بقا^۴ و خودیاری^۵ (بیلز و اسمیت، ۱۳۸۳، ۳۴۰). از نظر واقع‌گرایی، دولت‌ها تنها بازی‌گر اصلی صحنه سیاست بین‌الملل اند و سایر بازی‌گران فراملی و فروملی در چارچوب روابط میان دولت‌ها عمل می‌کنند. دولت هم در مفهوم واحد و هم در مفهوم انسان‌انگاری، تنها بازی‌گر مهم حقیقی در جهان سیاست است و سیاست جهان در مرکز صحنه بین‌المللی قرار دارد؛ به ویژه وقتی موضوعات امنیتی مورد توجه باشند. روابط بین‌الملل در تعامل دولت‌ها تعریف می‌شود، و برای درک رفتار سیاست بین‌الملل دولت، درک سیاست‌های داخلی لازم نیست (واین جونز، ۱۳۸۵).

-
1. Ken Booth
 2. Missile - tube
 3. Gun - sight
 4. statism
 5. survival
 6. self help

در این نظام آنارشی، به علت فقدان مرجعی برای تضمین بقا در سطح بین‌الملل، دولت‌ها باید به دنبال حفظ بقای خودباشند. به عقیده کسینجر، بقای یک ملت اولین و آخرین مسئولیت دولت‌ها است، قابل سازش نیست و نمی‌توان آن را به خطر انداخت (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ۳۴۶). به عبارتی، دغدغه نهایی دولت‌ها امنیت است که پیش‌شرطی است برای کسب اهداف دیگر. علاوه بر این، فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل و بی‌اعتمادی دولت‌ها نسبت به نیت و مقاصد یک‌دیگر، باعث شده که دولت‌ها نتوانند برای حفظ و بقای خویش به ضمانت‌ها و فعالیت‌های سایر دولت‌ها مطمئن باشند. از این رو، دولت‌ها باید تلاش کنند با افزایش قدرت و توانایی دفاعی خود، بقای خویش را تضمین کنند. به عقیده والتز، به علت فقدان حاکمیت برتر در نظام بین‌الملل، امنیت تنها از طریق خودیاری به دست می‌آید. در ساختار هرج و مرج آمیز، خودیاری الزاماً قاعده عمل است (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ۳۴۸). در واقع، دولت‌ها در فرایند جامعه‌پذیری می‌آموزند که ضمن اتکا به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت قدرت و امکانات جنگ علیه یک‌دیگر امنیت خویش را حفظ کنند (قوام، ۱۳۸۴، ۸۹).

واقع‌گرایان در کنار سه اصل فوق، اهمیت ویژه‌ای برای مفهوم قدرت قائل‌اند، و به‌طور سنتی آن را در معنای نظامی - استراتژیک تعریف می‌کنند. گرچه اغلب واقع‌گرایان بر مزیت‌های گوناگون وسعت، جمعیت، منابع و امکانات اقتصادی، نیروی نظامی و غیره در میزان قدرت یک کشور توجه دارند، اما در مرحله نهایی، این قدرت نظامی است که می‌تواند برای دولت‌ها امنیت بیش‌تری به ارمغان آورد. این تمرکز تحلیلی بر مفهوم قدرت در واقع‌گرایی، مبتنی بر دو تفسیر قدرت به‌منزله هدف و قدرت به‌منزله ابزار است و بر این اساس راهبرد تجویزی واقع‌گرایان برای دولت‌ها، تلاش برای کسب قدرت، به ویژه قدرت نظامی، برای تأمین منافع ملی و حفظ امنیت ملی است.

بنابر این، در طول جنگ سرد، اولویت امنیت ملی که عمدتاً بر حسب مؤلفه‌های نظامی تعریف می‌شد، بیش‌تر به صورت یک اصل مسلم تلقی گردید نه به‌منزله موضوعی که جای بحث دارد. به همین دلیل، ابزارهای نظامی دولت‌مداری اگر نه به تنها موضوع، دست کم به موضوع محوری مورد علاقه متخصصان امنیت تبدیل شد. از این رو، در مباحث و تحلیل‌های امنیت، عناصری چون امنیت ملی و توانمندی‌های

نظامی، وارد مطالعات امنیتی شد که منطبق بود با دیدگاه‌های واقع‌گرایی در مورد امنیت که در آن به ظرفیت‌ها و توانایی‌های نظامی تأکید می‌شد. واقع‌گرایان امنیت ملی را حفظ موجودیت مادی، سیاسی و فرهنگی کشور در مقابل تجاوز و تعدی سایر دولت‌ها تعریف می‌کنند (میلز، ۱۳۸۱، ۱۶۷). به نظر آن‌ها از آن‌جا که همیشه سطوح مختلفی از خطرات خارجی امنیت دولت‌ها را تهدید می‌کند، عامل اصلی تأمین امنیت دولت برخورداری از قدرت است که برای مقابله با خطرات فوق‌ضروری است. هم‌چنین، واقع‌گرایان معتقدند که نمی‌توان امنیت یک کشور را بر اساس نیت و مقاصد کشورهای دیگر ترسیم کرد. چون پیش‌بینی نیت و مقاصد دیگران کار بسیار دشواری است، تنها راهی که برای حفظ امنیت باقی می‌ماند، موازنه قوا و تقویت نیروهای نظامی است؛ چراکه عدم توازن، کشورهای قدرتمند را برای تجاوز به کشورهای ضعیف و سوسه می‌کند و موجب سوءاستفاده از قدرت و تجاوز خواهد شد (میلز، ۱۳۸۱، ۱۶۹).

در این دوران، رایج‌ترین تعریف از امنیت ملی تعریف لیپمن و ولفرز بود که به‌طور آشکار نشان‌دهنده برداشت سنتی از امنیت بود. به عقیده لیپمن، یک ملت تا زمانی امنیت دارد که مجبور نباشد منافع مشروع خود را صرف پرهیز از جنگ کند، و قادر باشد در صورت لزوم آن منافع را از طریق جنگ حفظ کند (Bilgin and et.all, 1988, 133). ولفرز نیز امنیت را در سطح واقع‌بینانه به معنای عدم وجود تهدید علیه ارزش‌ها و از لحاظ ذهنی به معنی عدم وجود ترس از حمله به ارزش‌ها تعریف می‌کند (ماندل، ۱۳۷۹، ۴۹).

چنان‌که از این تعاریف نیز آشکار است، برداشت سنتی از امنیت سه ویژگی عمده داشت؛ نخست، دولت‌محوری، و این‌که دولت مرجع امنیت در تحلیل‌های مربوط به امنیت است؛ دوم، تهدیدات نظامی و جنگ مهم‌ترین تهدید علیه امنیت یک کشور است؛ و سوم، تهدیدات علیه امنیت دولت منشأ بیرونی دارد. در ادامه به بررسی این سه ویژگی می‌پردازیم.

در برداشت سنتی، پیوستن مفهوم امنیت به مفهوم ملی و قراردادن دولت به‌منزله مرجع امنیت ناشی از تسلط پارادایم واقع‌گرایی بود که دولت را به‌منزله مهم‌ترین بازی‌گر در عرصه نظام بین‌الملل فاقد اقتدار مرکزی می‌دانست. تعاریف لیپمن و ولفرز بر ویژگی دولت‌محوری امنیت دلالت می‌کنند، و برای آن‌ها و متخصصان امنیت در این دوره، امنیت را می‌توان با دفاع از دولت یک‌سان گرفت. به عقیده زکی لیدی، دفاع در

گفتمان جنگ سرد صرفاً ملی بود و ائتلاف‌های بی‌شماری که در داخل هر یک از دو بلوک انجام می‌گرفت، تأثیری در خصیصه دفاعی نداشت (ماه‌پیشانیان، ۱۳۸۴، ۱۴۰). این تمرکز مفهومی بر دولت‌ها (به‌منزله واحدهای یک‌پارچه مانند توپ‌های بیلپارد) دو پیامد ضمنی برای مطالعات امنیتی داشت؛ نخست این‌که مطالعات امنیتی طی جنگ سرد فقط به دولت‌ها مربوط نبود، بلکه برای نیازمندی‌های دولت‌ها نیز برنامه‌ریزی شده بود؛ بنابر این، مطالعات امنیتی خود را به‌منزله تولیدکننده و تحلیل‌کننده اطلاعات برای دولت‌ها، به ویژه نخبگان حاکم در آن‌ها، با توجه به رفتار و وضعیت نظامی به حساب می‌آورد. به عقیده ادوارد لوتواک، استراتژی یک فعالیت بی‌طرف نیست و تنها هدف آن تقویت یک‌جانبه خود در رقابت ملتها است (Bilgin and et.all, 1998, 134). دوم این‌که طی جنگ سرد مطالعات امنیتی به‌منزله بخشی از روابط بین‌الملل بیش‌تر به بررسی رفتار دولت‌ها، روش‌های حفظ صلح و استراتژی حفظ وضع موجود می‌پرداخت (Bilgin and et.all, 1998, 134). این ایده محافظه‌کارانه واقع‌گرایی، به رغم داعیه غیرهنجاری و ظاهر رها از ارزش آن، انتقادات عمده‌ای را برانگیخت. از نظر کاکس، واقع‌گرایی یک ایدئولوژی محافظه‌کارانه است:

یک عنصر هنجاری پنهان وجود دارد که ناشی از مفروضه‌های نو واقع‌گرایی است: امنیت در درون نظام دولتی مفروض وابسته به آن است که همه کنشگران اصلی این نظام را به یک شکل بفهمند، یعنی عقلانیت نوواقع‌گرایانه را به‌منزله راهنمای عمل برگینند (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ۲۲۷).

واین جونز نیز در این زمینه بر آن است که یکی از کارکردهای اصلی گفتمان دولت‌محوری که در بطن مطالعات سنتی قرار دارد، مهیا ساختن توجیه ایدئولوژیک برای حفظ وضع موجود سیاسی و اقتصادی است؛ وضع موجودی که در آن بخش عظیمی از جمعیت جهان همواره در ناامنی به سر می‌برند (واین جونز، ۱۳۸۵).

دومین ویژگی برداشت سنتی از امنیت، نظامی‌محور بودن آن بود. عبارت امنیت ملی از اوایل دوران جنگ سرد، و شاید هم‌زمان با آن رواج یافت، و به همین دلیل ارتباط غیر قابل انکاری با امنیت نظامی پیدا کرد (مک لارن، ۱۳۷۹، ۳۳۶). به عقیده بوزان، دوره پس از ۱۹۴۵، چشم‌انداز امنیتی کشورهای غربی تحت تأثیر اولویت جلوگیری از جنگ عمده دیگری میان قدرت‌های بزرگ بود. این اولویت تا حدودی ناشی از واکنش

در مقابل صدمات عظیمی بود که این گروه از کشورها در طول دو جنگ بر خود وارد کرده بودند، و تا حدودی به علت امر موضوع طبیعی غالب در نظام بین‌الملل حفظ وضع موجود بود (بوزان، ۱۳۷۹، ۳۰). هم‌چنین، این امر ناشی از وجود نظام دوقطبی و رقابت تسلیحاتی و تعارضات ایدئولوژیک بین آمریکا و شوروی، و مبتنی بودن تفکر امنیتی آن‌ها بر پایه انقلاب اتمی بود. نظریه بازدارندگی^۱ به‌منزله یکی از مهم‌ترین نظریات تاریخ مطالعات روابط بین‌الملل و نظریات مربوط به ضربه اول و دوم^۲، پاسخ انعطاف‌پذیر^۳ و جنگ هسته‌ای محدود^۴، همگی نشان‌گر تسلط روی‌کرد نظامی بر مطالعات امنیت بود.

نظامی‌محور بودن برداشت سنتی امنیت را علاوه بر شرایط جنگ سرد، می‌توان ناشی از تقسیم‌بندی موضوعات از سوی واقع‌گرایان به دو دسته سیاست نازل^۵ و سیاست عالی^۶ دانست. سیاست نازل درباره مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است؛ مانند گسترش تجارت، توسعه اقتصادی و حقوق بشر. اما سیاست عالی مربوط به مسایل سیاسی و نظامی است؛ مانند دفاع و محافظت از کشور، موازنه قوا و امنیت بین‌الملل. واقع‌گرایان و بعدها نواقح‌گرایان با تأکید بر موضوع بقا و تمرکز بر موضوعات امنیت بین‌الملل یا به اصطلاح موضوعات سیاست عالی، باعث نظامی‌محور شدن مطالعات امنیت شدند.

سومین ویژگی برداشت سنتی از امنیت، پیوند آن با امنیت خارجی بود. تأکید دیدگاه واقع‌گرایی بر دولت‌ها به‌منزله بازی‌گران اصلی سیاست بین‌الملل در نظام آنارشیک و تشبیه دولت‌ها به توپ‌های بیلیارد و تلقی آن‌ها به‌منزله واحدهای یک‌پارچه، باعث می‌شد سیاست بین‌الملل را ناشی از برخورد و تعامل این واحدها تلقی کنند. از این رو، در درک رفتار بین‌المللی دولت‌ها و تهدیدهای امنیتی آن‌ها، نیازی به توجه به مسائل داخلی دولت‌ها نیست، و با وجود مشکل بودن تعیین دقیق تهدیدات داخلی و خارجی، تحلیل‌گران امنیت در این دوران، به تهدیدات امنیتی داخلی مانند تهدیدات اقتصادی و سیاسی توجه نمی‌کردند و همیشه سطوح مختلفی از تهدیدات خارجی را مد نظر

-
1. deterrence theory
 2. first and second strikes
 3. flexible response
 4. limited nuclear war
 5. low politic
 6. high politic

داشتند. در مواردی نیز که به تهدیدات داخلی توجه می‌شد، آن‌ها را در پیوند با تهدیدات خارجی بررسی می‌کردند؛ مانند جنبش‌های انقلابی و جدایی‌طلبی قومی. بر این اساس، امنیت و ناامنی کشورها به توانایی آن‌ها در دفع خطرات خارجی وابسته بود، و دولت‌ها برای حفاظت از موجودیت‌های سیاسی، مادی و فرهنگی خود در مقابل تجاوز و تعدی سایر ملت‌ها، باید قدرت خود را در بُعد نظامی تقویت می‌کردند؛ چراکه هر کشوری که از توانایی کافی برای دفاع برخوردار نباشد، مورد تجاوز قرار می‌گرفت.

تمرکز مطالعات سنتی امنیت بر مسائل نظامی، پس از تحولات بین‌المللی دهه ۱۹۷۰ به چالش کشیده شد، و تلاش‌های گسترده‌ای را در بعد نظری و عملی برای گسترش ابعاد امنیت به دنبال داشت. از دهه ۱۹۷۰، مقوله امنیت اقتصادی بر مبنای مؤلفه‌های استفاده از امکانات اقتصادی به‌منزله یک اهرم و بنیان اقتصادی قدرت نظامی، بر اثر افزایش وابستگی متقابل اقتصادی و سیاسی شدن فزاینده موضوعات اقتصادی و در نهایت بروز آسیب‌پذیری‌های بیش‌تر دولت‌های ملی مورد توجه قرار گرفت. بوزان این تحول را ناشی از دو علت می‌داند. الف) جنگ ویتنام؛ بعد از جنگ ویتنام تردید فزاینده‌ای در غرب در مورد مقرون به صرفه بودن جنگ به‌منزله یک ابزار برای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی ایجاد شد. از این رو، با کاهش اهمیت جنگ در بین قدرت‌های بزرگ، مفروضات واقع‌گرایی در مورد اولویت امنیت نظامی مورد تردید قرار گرفت (Buzan, 1997, 7). علاوه بر این، تمرکز بررسی‌های امنیت به روابط ابرقدرت‌ها و مسائل هسته‌ای، تا حدی بود که نمی‌توانست کمک چندانی به درک جنگ ویتنام بکند. ب) امنیتی‌شدن اقتصاد بین‌الملل؛ این امر تا حدی ناشی از افول اقتصاد جهانی بود. افول اقتصاد آمریکا نتیجه ناگزیر تسلط جهانی بیش از حد آمریکا در اقتصاد جهانی بعد از ۱۹۴۵ و فشارهای جنگ ویتنام بود. آزادسازی اقتصاد جهانی نیز ابتدا در تجارت و از دهه ۱۹۷۰ به بعد در زمینه مالی صورت گرفت. این امر به این معنا بود که اقتصادهای ملی مجبور به رقابت مستمر با سایر تولیدکنندگان بازار جهانی و بازارهای مالی بودند (Buzan, 1997, 7). علاوه بر این، مسأله وابستگی فزاینده غرب به نفت خاورمیانه و بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ و افزایش سریع و سرسام‌آور قیمت نفت بود که به دنبال تغییر روابط سیاسی و نظامی آمریکا و بریتانیای کبیر در خاورمیانه، دگرگونی عرضه و تقاضای نفت و تمایلات کشورهای صادرکننده نفت برای افزایش کنترل سیاسی بر نفت صادراتی، اهمیت نفت و مسائل اقتصادی را بیش از پیش آشکار

کرد؛ چنان که به گفته کیسینجر «چهره جهان را آنچه در دوره پس از جنگ به خود گرفته بود قاطعانه تغییر داد» (لارسون و اسکیدمور، ۱۳۷۹، ۱۱۳).

این تحولات بین‌المللی، فارغ از تحولات نظری نبود. گیلپین به‌منزله نماینده «واقع‌گرایی ساختاری هژمونیک»، تلاش کرد به نقش سیاست در اقتصاد بپردازد. به عقیده وی، اقتصاد قلمرو خلق و توزیع ثروت، و سیاست قلمرو قدرت است، و تمایز میان آن‌ها صرفاً تمایزی تحلیلی است و در عالم واقع ثروت و قدرت به هم وابسته‌اند و تفاوت اصلی آن‌ها، به تفاوت میان دستاوردهای نسبی (در مسائل مربوط به قدرت) و مطلق (در مسائل اقتصادی) مربوط است. وی با استفاده از مفهوم «ثبات هژمونیک» چارلز کیندلبرگر معتقد است که در جهان مرکب از دولت-ملت‌های متعارض موجودیت یک اقتصاد بین‌الملل وابسته به وجود قدرتی است که نظام را مدیریت کند و ثبات بخشد (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ۱۲۵-۱۲۱).

در تلاشی مشابه، کراسنر بر آن است که می‌توان با روایتی تعدیل‌شده از واقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری، به تبیین مسائل اقتصاد بین‌الملل کمک کرد. وی با پذیرش رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی به‌منزله تجسم قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل، اهمیت تعیین‌کننده قدرت سیاسی برای خلق رژیم‌ها را می‌پذیرد، و شکل اقتصاد لیبرال بین‌المللی را نتیجه توزیع هژمونیک قدرت اقتصادی بالقوه می‌داند (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ۱۲۷). بر اساس این برداشت، رژیم‌های جدید را معمولاً دولت‌های هژمونیک خلق می‌کنند که از قدرت نظامی، اقتصادی و ایدئولوژیک گسترده‌ای برخوردارند، و اگر یک قدرت اقتصادی بتواند بر اقتصاد بین‌الملل سلطه یابد، می‌تواند ثباتی هژمونیک ایجاد کند که سایر دولت‌ها را نیز قادر می‌سازد با آن و با یک‌دیگر هم‌کاری کنند.

تلاش برای وارد ساختن مسائل اقتصادی در مطالعات روابط بین‌الملل، تأثیرات گسترده‌ای بر مطالعات امنیت گذاشت، و تا حدودی برداشت سنتی از امنیت را به چالش کشید. برژینسکی در این زمینه ماهیت امنیت را چندبعدی دانسته، و چنین اظهار می‌دارد: «منظور من از امنیت ملی، معنی محدود آن، یعنی امنیت نظامی صرف نیست. گرچه قدرت نظامی یکی از ابعاد مهم رقابت تاریخی امریکا و شوروی است، در عوض معتقدم که امنیت ملی ملاحظات بیش‌تری را در بر می‌گیرد؛ از جمله زمامداری سیاسی، قدرت اقتصادی، نوآوری تکنولوژیک، حیات ایدئولوژیک و غیره. تلاش برای نیل به امنیت ملی بدون عنایت به این موارد چندان موثر نخواهد بود و احتمالاً به شکست

می‌انجامد» (برژینسکی، ۱۳۶۹، ۳). مک‌نامارا نیز تعریف کلاسیک از امنیت را به باد انتقاد گرفته و استدلال کرد که امنیت فقط در نیروهای نظامی جای نمی‌گیرد، بلکه به‌طور مساوی در نمونه‌های ثابت رشد اقتصادی و سیاسی چه در داخل کشور و چه در کشورهای در حال توسعه نهفته است. وی جوهر و ذات امنیت را پیشرفت می‌داند و عقیده دارد همان‌گونه که پیشرفت در حال ترقی است، امنیت نیز ترقی می‌کند. مردم یک کشور باید منابع انسانی و طبیعی خود را به گونه‌ای سازمان دهند تا آن‌چه را که مورد نیاز است و برای زندگی انتظار دارند تأمین کنند و یاد گیرند به‌طور صلح‌آمیز در میان درخواست‌های رقابتی نفع ملی سازش کنند، نه این‌که با مقاومتشان نافرمانی و زور را افزایش دهند (درویشی سر تلانی، ۱۳۷۶، ۲۵).

در دهه ۱۹۷۰ مسایل دیگری چون منابع و مسایل زیست‌محیطی مطرح گردید. کشورهای صنعتی به منابع تجدیدپذیر و تجدیدنپذیر وابستگی پیدا کرده، و ضرورت دسترسی این کشورها به مواد خام کشورهای در حال توسعه، ضریب آسیب‌پذیری ساختارهای اقتصادی کشورهای پیشرفته را در برابر تهدیدات و تهاجمات نظامی بالا برده بود. اما این مسائل نسبت به بعد نظامی از اهمیت پایینی برخوردار بودند. امنیتی‌ساختن محیط زیست، اولین بار در کتاب *بهار خاموش*^۱ کارسین^۲ آغاز شد. در این کتاب از آثار فزاینده اقدامات بشری در تغییر محیط زیست، از پیش‌زمینه تداوم به متغیر پس‌زمینه‌ای، بحث شده است. مسأله اساسی ترکیب افزایش شمار انسان‌ها، تغییرات جوی، تحلیل منابع و افزایش فعالیت‌های صنعتی در یک دنیای محدود و متناهی بود (Buzan, 1997, 7). این نگرانی به دو بخش تقسیم شده بود: گروهی با تمایلات ساده و بی‌آلایش سعی می‌کردند خود محیط زیست و حفظ آن، آن‌طور که قبل از مداخله بشر وجود داشت، مورد بررسی قرار دهند، و گروهی با یک نگرانی عقل‌گرا بر این عقیده بودند که اگر بشر در استفاده از ظرفیت اکوسیستم زیاده‌روی کند، شرایط حفظ‌کننده سعادت، تمدن و حیات را به خطر می‌اندازد (Buzan, 1997, 7).

این ملاحظات که بر آلودگی و کاهش کیفیت محیط زیست متمرکز بود، با زمان و دشواری بیش‌تری وارد چارچوب مسائل امنیت ملی شدند؛ بدین علت که مسائل زیست‌محیطی به‌طور مستقیم امنیت ملی را تهدید نمی‌کرد، آن‌چه اهمیت داشت

1. silent spring
2. carsen

حفاظت فیزیکی بود. تهدیدات ناشی از آلودگی و افت کیفیت محیط زیست نیاز به هم‌کاری در سطح بین‌الملل بین بازی‌گران سیاسی را به وجود می‌آورد؛ چرا که تهدیدات زیست محیطی پدیده‌هایی فرامرزی هستند. گردهمایی کشورها در مورد محیط زیست در کنفرانس «ریو» و توسعه در همایش سران زمین، دلیل آشکار بر اهمیت مسائل زیست محیطی است. تهدیدات زیست محیطی صرفاً معضل امنیتی کشورهای غربی و صنعتی نیست. اگرچه به لحاظ گستردگی و عمق صنعت در این مناطق، تهدیدات بیش‌تری متوجه این مناطق است، اما با گسترش صنعت‌گرایی، تهدیدات امنیت ملی کشورهای جهان جنوب (به ویژه کشورهایی که پایداری اقتصادی آن‌ها متکی به منابع و محیط است) که به‌طور فزاینده رو به نابودی است، نیز مطرح مشود (سیف‌زاده، ۱۳۸۳، ۱۹۴).

با وجود این تحولات در مطالعات امنیتی، بررسی‌های امنیت هم‌چنان در قالب پارادایم واقع‌گرایی صورت می‌گرفت، و به صورت بررسی تهدید، کاربرد و کنترل نیروی نظامی تعریف می‌شد. یکی از نویسندگان با مرور جامعی بر این رشته در سال ۱۹۷۵، ضمن اشاره به نام‌گذاری جدید این رشته، خاطر نشان می‌سازد که گوهر مسائل مورد بررسی چندان متفاوت از مسائلی نیست که پیش‌تر متخصصان امنیت ملی بدان‌ها پرداخته‌اند. یک متخصص امنیت اروپا نیز ضمن یادآوری توجه بررسی‌های امنیت به نیروی نظامی، چنین می‌گوید: «در ایالات متحده رشته بررسی‌های امنیت بین‌الملل با بررسی‌های استراتژیک یکی گرفته شده است. جنگ سرد نه تنها سیاست امنیتی امریکا بلکه بررسی‌های امنیت را دچار نظامی‌زدگی کرد.» (Baldwin, 1995, 120).

برداشت نوین از امنیت ملی

فروپاشی شوروی و ناتوانی برداشت سنتی امنیت از پیش‌بینی آن، حاکی از ناتوانی برداشت سنتی در تبیین تحولات جدید بود. گرچه دولت‌محوری و تأکید بر بعد نظامی و تهدیدات خارجی امنیت، در برداشت سنتی با چالش‌های متعددی طی دوران جنگ سرد روبه‌رو شده بود، اما پیدایش بازی‌گران جدید غیردولتی در عرصه بین‌المللی که انحصار بازی‌گری دولتی را زیر سؤال می‌برد و مطرح شدن تهدیدات جدید غیر سنتی مانند تهدیدات سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی که مورد غفلت برداشت سنتی بود، ناتوانی‌های عملی و نظری برداشت سنتی را بیش از پیش آشکار می‌ساخت.

در ادامه بحث، با بررسی تحولات بین‌المللی ناشی از فروپاشی شوروی و جهانی شدن، و بررسی تحولات نظری در زمینه مطالعات امنیت، به برداشت‌های نوین از امنیت ملی می‌پردازیم.

تحولات بین‌المللی

فروپاشی شوروی در اوج قدرت و امنیت و توانایی‌های مادی و بی‌توجهی به قدرت اقتصادی، رفاهی و اجتماعی و ناکارآمدی در پیش‌برد سیاست والا در تأمین امنیت، و ناتوانی واقع‌گرایی در پیش‌بینی وقوع پایان جنگ سرد، لزوم تغییر تفکر در روابط بین‌الملل و امنیت ملی را مطرح کرد. به عقیده ماندل، بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل در خصوص امنیت، به ویژه الگوی حاکم واقع‌گرایی نتوانستند جواب‌گوی پیش‌بینی یا توضیح کامل تغییرات مهمی که پس از ۱۹۸۹ رخ داد، باشند. جالب توجه است که این تغییرات حاصل جنگ، تهدید خارجی یا کشمکش برای قدرت نبود، بلکه از انواع گوناگون فشارهای عمدتاً غیرنظامی برای ایجاد تحولات در نظام‌های منطقه‌ای و جهانی ناشی می‌شد (ماندل، ۱۳۷۹، ۱۶).

ناتوانی دست‌اندرکاران بررسی‌های امنیت از پیش‌بینی پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، از این لحاظ مهم بود که نشان می‌داد بررسی‌های امنیت در طول جنگ سرد بیش از حد محدودنگر بوده؛ از این رو با از میان رفتن رویارویی دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم، برداشت سنتی جوهر خود را از دست داد. این امر دست کم چهار پیامد عمده داشت: نخست، در این خصوص که دشمن کیست، هیچ‌گونه وحدت نظری وجود ندارد. دوم، مقامات دولتی، سیاست‌گذاران فعال در سازمان‌های بین‌المللی مانند ناتو و سازمان ملل و دانشگاهیان، همگی درصدد ارائه تعریف تازه‌ای برای امنیت هستند. سوم، این مسأله موضوعیت و اهمیت عوامل داخلی را در حوزه‌های امنیتی دو چندان ساخته است. چهارم، امروزه آشکار شده است که عوامل داخلی تأثیری فراتر از مرزهای ملی دارند (تریف و دیگران، ۱۳۸۳، ۱۵۰).

ماندل بر آن است که بعد از جنگ سرد ما در حال ورود به دوران بی‌سابقه‌ای از عدم امکان پیش‌بینی هستیم که در مقابل هرگونه تلاش برای شناخت الگو مقاومت می‌ورزد. بعد از جنگ سرد، شاهد سه تحول عمده هستیم. نخست، تضعیف حاکمیت ملی؛ این امر نه به معنی نابودی دولت ملی بلکه به معنی کاهش نقش‌های سنتی

حکومت است که شامل ظهور بازی‌گران غیردولتی، نفوذپذیری مرزهای ملی، تجزیه ملت‌ها، و خوداتکایی کمتر در سطح ملی است. دوم، افزایش وابستگی متقابل، شامل حرکت از نظام دوقطبی به چندقطبی، افزایش موج منطقه‌گرایی، یک‌سان شدن سلیقه‌ها و فن‌آوری، استاندارد شدن سیستم‌های تسلیحاتی، افزایش مهاجرت و گسترش دموکراسی و سرمایه‌داری؛ و سوم، افزایش کشمکش‌های پراکنده و بدون نظم، مانند وقوع جنگ‌های سازمان‌یافته در سطح کلان، کاهش برخوردهای ایدئولوژیک و ارضی، افزایش منازعات قومی و افزایش کشمکش‌های غیرسستی کم‌شدت. وی از منظری امنیتی تفاوت دوران جنگ سرد و دوران بعد از جنگ سرد را بر اساس عوامل یادشده چنین بیان می‌کند:

در خلال جنگ سرد، ساختار نظام بین‌الملل در تعیین جنگ و علل جنگ، نقش مستقیم داشت، چون خصومت‌های دوقطبی در ماورای تقریباً همه مناقشات این دوره به چشم می‌خورد؛ در حالی که در دوران بعد از جنگ سرد، ساختار هرج و مرج گونه و بی‌نظمی بیش‌تر یک تسهیل‌کننده استکه اجازه می‌دهد تنش‌های ملی و فروملی به سرعت به کشمکش تبدیل گردند.... یکی از پیامدهای گسترش اشکال جنگ در پایین‌ترین سطوح آن، این است که تفکیک دقیق بین جنگ و صلح به‌طور فزاینده‌ی مشکل شده است: کشمکش‌های خشونت‌آمیز حتی بدون اعلان جنگ (یا پس از خاتمه ظاهری جنگ) رخ می‌دهد و آتش بس‌های طولانی به صلح شباهت پیدا می‌کنند. در واقع اصطلاحات جنگ و صلح دیگر معنای خود را تا حد زیادی از دست داده‌اند و چه بر مبنای فرهنگی و چه بر مبنای تاریخ عرفی، نمی‌توان طبقه‌بندی قابل قبول عمومی از آن‌ها ارائه داد. طرف‌های درگیر دیگر فقط دولت‌های ملی نیستند بلکه نیروهای فروملی و فراملی در صحنه‌ها نقش بیش‌تری دارند. بوث استدلال می‌نماید که فراگرد جنگ در حال تبدیل شدن به یک «پدیده‌ی فرهنگی» است تا یک پدیده‌ی سیاسی - نظامی، هم‌چنین، کشمکش‌هایی که دارای دو طرف مشخص هستند به تدریج نایاب می‌شوند. زیرا جنگ‌های داخلی به‌طور روزافزون با حضور خارجی‌ها صورت می‌گیرد و تنش‌های چندجانبه‌ی بین‌المللی که در انسجام و نفوذ روزافزون افکار عمومی جهان بر موضوعات امنیت نظامی منعکس شده است، به تشدید تحولات کمک کرده است. (ماندل، ۱۳۷۹، ۹۲-۹۳)

ماندل سپس نتیجه می‌گیرد که ترکیب این وجوه اشتراک و افتراق، درها را به روی نظریه‌پردازی معنادار و شناخت ویژگی‌های پایدار نظام جدید باز می‌کند؛ نظریه‌هایی که اعتبارشان تنها منوط به قیاس‌های تاریخی نبوده، و در عین حال نیز از گذشته جدا نیستند. بر این اساس، ما به ساختن مفاهیم جدیدی از امنیت ملی نیاز داریم؛ نه به علت این‌که وارد عصر منحصر به فرد و غیرقابل پیش‌بینی تازه‌ای می‌شویم، بلکه بیش‌تر بدین دلیل که ما در آستانه‌ورود به دورانی بسیار متفاوت از گذشته هستیم که نظریه‌های امنیتی موجود نمی‌توانند از عهده تبیین تحولات آن برآیند (ماندل، ۱۳۷۹، ۱۷-۱۸).

تحول بین‌المللی دیگری را که باعث تحول در مفهوم امنیت گردید، می‌توان در قالب مفهوم جهانی‌شدن توضیح داد. تلاش برای ارتباط دادن امنیت ملی با جهانی‌شدن به منزله امری که معمولاً به آزادسازی اقتصادی و هم‌گرایی بازار و سرمایه جهانی اشاره دارد، مورد تردید عده‌ای از صاحب‌نظران است. اما تحولات بین‌المللی بعد از دهه ۱۹۷۰، به این شناخت گسترده منجر شد که امنیت کشورها و جوامع تنها از سوی مسائل نظامی و از جانب مرزها تهدید نمی‌شود، بلکه طیف گسترده‌ای از موضوعات در سطوح مختلف جهانی، منطقه‌ای، ملی، گروهی و فردی تأثیرات مثبت و منفی بر امنیت کشورها دارد، و تنها به وجود یک ارتش کاملاً آماده محدود نمی‌شود؛ بلکه طیف گسترده‌ای از نگرانی‌ها و تهدیدات را در بر می‌گیرد. به عبارتی، می‌توان گفت که جهانی‌شدن مهم‌ترین عاملی است که به جهان‌شمولی تجارب امنیتی کمک می‌کند.

دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی خاست‌گاه و ریشه‌های جهانی‌شدن به‌منزله یک روند طولانی و وضعیتی پویا، ارائه شده است که بحث درباره‌ی آن‌ها خارج از حوصله این مقاله است. این اختلاف دیدگاه‌ها حتی در مورد مفهوم جهانی‌شدن نیز وجود دارد. به عقیده‌ی روزنا، جهانی‌شدن فرایندی است که در ورای مرزهای ملی گسترش یافته و افراد، گروه‌ها، نهادها و سازمان‌ها را به انجام رفتارهای یک‌سان، یا شرکت در فرایندها، سازمان‌ها یا نظام‌های فراگیر و منسجم وامی‌دارد (روزنا، ۱۳۷۸، ۱۰۲۳). در تعریفی دیگر، جهانی‌شدن عبارت از گسترش روابط و پیوندهای گوناگون بین دولت‌ها و جوامعی است که نظام نوین را شکل می‌دهند؛ فرایندهایی که بنابر آن‌ها رخدادهای تصمیم‌ها و فعالیت‌ها در یک بخش از جهان می‌تواند پیامدهای مهمی برای افراد و جوامع بخش کاملاً مجزایی از جهان در بر داشته باشند (ستوده، ۱۳۷۹، ۳۴). فراست نیز بر آن است که جهانی‌شدن یک روند جهانی متضمن گذار به

جهانی بودن است. یک سیستم جهانی به هم مرتبط که در آن بیش‌تر شبکه‌ها و جریان‌ات به هم وابسته، پا از مرزهای سنتی فراتر می‌گذارند، و ویژگی اصلی آن هم‌گرایی است (فراست، ۱۳۸۰، ۸۲).

جهانی شدن آثار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، زیست‌محیطی و نظامی مختلفی دارد که برای هر یک خطرات و مزایای متفاوتی مترتب است. فهم ابعاد جهانی شدن از این لحاظ اهمیت دارد که تعامل میان آن‌ها می‌تواند سازنده یا مخرب باشد؛ همین‌طور آن‌ها مسائل امنیتی‌ای به بار می‌آورند که مستلزم مداخله است. ویژگی اصلی جهانی شدن عبارت است از انتقال سریع، زیاد و نابرابر کالاها، خدمات، افراد، پول، تکنولوژی، اطلاعات، عقاید، فرهنگ، جرم و تسلیحات از مرزها. به‌طور کلی، در سایه جهانی شدن میزان فعالیت‌های بین‌المللی گسترش می‌یابد. این پدیده هم‌چون هر پدیده دیگر، حامل تهدیدات و فرصت‌های متعدد و متنوع است. به عبارتی، جهانی شدن فرایندی تناقض‌آمیز است. این فرایند رواج استانداردهای عام رفتاری را در روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تشویق می‌کند، اما به هم‌گون‌سازی نمی‌پردازد. این فرایند در حالی که یک‌پارچه می‌کند، شکاف‌هایی را نیز پدید می‌آورد. جهانی شدن هم‌زمان با ایجاد فرصت‌ها خطرهایی را نیز فراهم می‌آورد (تاجیک، ۱۳۸۰، ۲۸۱).

تأثیرات امنیتی جهانی شدن نیز فارغ از پیامدهای متناقض آن نیست. عبدالرب خان جنبه‌های مختلف پیوند میان جهانی شدن و امنیت را در دو محور مطرح می‌کند:
الف) جهانی شدن امنیت را تقویت می‌کند. جهانی شدن با گشایش راه رشد معطوف به صادرات، تحول ارتباطات، تشویق ارزش‌ها و رویه‌های دموکراتیک، حمایت از حقوق بشر، جای‌گزینی روابط بین‌الملل مبتنی بر هم‌کاری به جای روابط مبتنی بر منازعه، احساس امنیت برای دولت‌ها ایجاد می‌کند و امنیت دسته‌جمعی را به واسطه منافع و نگرانی‌های مشترک، تأمین و ایجاد شبکه‌ای از نهادهای چندجانبه را تشویق می‌کند.

ب) جهانی شدن هم‌چنین نگرانی‌های امنیتی را برمی‌انگیزد. جهانی شدن با افزایش میزان مداخله‌ها، احیای احساسات قومی، گروهی و اجتماعی، تشدید نابرابری در سطح بین‌المللی، گسترش فقر و حاشیه‌ای شدن، گسترش تکنولوژی و پخش قدرت، گسترش سلاح‌های کوچک، تخریب سریع منابع و محیط زیست، بر میزان تنش و بی‌ثباتی و احساس ناامنی ملل و جوامع می‌افزاید (خان، ۱۳۸۰، ۲۰۲-۲۰۳).

علاوه بر این دو مورد، جهانی شدن باعث گسترش برخی تهدیدات مشترک نیز شده است. زیرا تهدیدات و موضوعات مشترکی وجود دارد که با ابزار نظامی و به‌طور انفرادی توسط دولت‌های ملی قابل رسیدگی نیستند؛ مسائلی که از مرزهای ملی سیاسی فراتر می‌روند. به عبارتی، برخی از مسائل و تهدیدات امنیتی جهانی شده‌اند. تهدیدات امنیتی از قبیل فقر، مواد مخدر، مسائل بهداشتی، تروریسم و مسائل زیست محیطی، به ورای سطوح ملی و محلی ارتقا یافته و به برجستگی جهانی رسیده‌اند. به عبارتی، در دنیای جهانی شده، ما با یک نوع محیط امنیتی مواجه هستیم که می‌توان از آن با عنوان امنیت جهانی یاد کرد (ابراهیمی، ۱۳۸۰، ۱۹۲). مفهوم امنیت جهانی، به این موضوع اشاره دارد که بحث از امنیت ملی واحدها دیگر نه صرفاً در چارچوب دولت-ملت‌ها، بلکه در چارچوب تعاملات فرامرزی و گروه‌های مختلف، و نه صرفاً در قالب مفهوم مضیق نظامی و سخت‌افزاری قدرت، بلکه در قالب مفاهیم اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و زیست محیطی میسر است. در این نگرش، مفهوم تهدید عمومی‌یافته و صرفاً یک مسأله داخلی قلم‌داد نمی‌شود، بلکه یک موضوع بین‌المللی می‌شود. یک مسأله زیست محیطی از محدوده یک کشور فراتر رفته، و جنبه جهانی به خود می‌گیرد. بحران اقتصادی در یک کشور یا یک منطقه ممکن است به سرعت تسری یابد. یک جنگ درون‌مرزی و نژادی، ممکن است مرزها را درنوردیده و به دولت‌های دیگر سرایت کند.

تحولات نظری

با وجود این که شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل در سطح دانشگاهی، در اندیشه‌های لیبرال ریشه داشت، این روی‌کرد واقع‌گرایی بود که مفروضات، مفاهیم و برداشت‌های خود را بر این رشته، به ویژه بعد از دوران جنگ جهانی دوم، مسلط ساخت، و متفکران عمده روابط بین‌الملل در این رشته مدلی را به وجود آوردند که روی‌کرد واقع‌گرایی را به علم متعارف تبدیل کردند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶، ۱۰۰۶). شاید بتوان گفت، واقع‌گرایی جاذبه خود را تا حد زیادی مدیون نزدیکی به برداشت‌های خود کارگزاران سیاست بین‌الملل و زبان آن‌ها بوده است (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ۷۳). دولت‌محوری، تأکید بر امنیت دولت، تلقی از قدرت به منزله رابطه اجبارآمیز، تلقی از جنگ به منزله ویژگی گریزناپذیر روابط بین‌الملل، نگاه به موازنه قدرت کلاسیک و دیپلماسی سستی به منزله

تنها راه‌های حفظ درجاتی از نظم و صلح در نظام بین‌الملل، و بی‌اهمیت دانستن حقوق و سازمان‌های بین‌المللی، جز در چارچوب روابط قدرت موجود، خصوصیت اصلی تفکر واقع‌گرایی و بسیار نزدیک به برداشت متعارف کارگزاران روابط بین‌الملل در نظام وستفالیایی است.

بر این اساس، در شرایطی که خود روابط بین‌الملل با تحولاتی روبه‌روست، واقع‌گرایی این موقعیت خود را از دست می‌دهد، و به شکلی مستمر از واقعیات بین‌المللی فاصله می‌گیرد، و به بیانی احتضار جهانی را نشان می‌دهد که مدعی بازنمایی آن است (مشیرزاده، ۱۳۸۶، ۶۵۸). در نتیجه، انتقادات بسیاری در ابعاد و از مناظر مختلف به آن وارد می‌شود. بخش بزرگی از تحولات و تنوعات مفهومی در روابط بین‌الملل، ناشی از این انتقاد به واقع‌گرایی و نیز ارائه بدیل‌های نظری در برابر آن است. حوزه مطالعات امنیتی نیز فارغ از تحولات روی‌کرد واقع‌گرایی نبود. چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، شروع جنگ سرد و تسلط واقع‌گرایی بر مطالعات روابط بین‌الملل، باعث شد که محتوای امنیت بر اساس مفاهیم و مفروضات این روی‌کرد تعبیر و تفسیر گردد. با وجود این، واقع‌گرایی به‌طور اعم در روابط بین‌الملل و به‌طور اخص در مطالعات امنیتی، همواره مورد انتقاد نظریه‌های رقیب بود. در ادامه، ضمن اشاره به انتقادات وارد شده بر برداشت سنتی از امنیت، به چند مورد از نظریات رقیب که بیش‌ترین توجه مطالعات امنیتی را به ویژه پس از جنگ سرد، به خود جلب کرده‌اند، می‌پردازیم.

آرمان‌گرایی به‌منزله سنتی‌ترین رقیب واقع‌گرایی، بعد از جنگ دوم جهانی انتقادات عمده‌ای را بر این روی‌کرد وارد ساخت. اولین گروه از نظریه‌پردازان این روی‌کرد طی دهه ۱۹۶۰ با ارائه نظریه وابستگی متقابل تلاش کردند تا مفروضات واقع‌گرایی را زیر سوال ببرند. اما مهم‌ترین گروه از این نظریه‌پردازان که انتقادات جدی بر واقع‌گرایی وارد کرده‌اند، نئولیبرال‌ها هستند که با پذیرش برخی مفروضات نئواقع‌گرایی، از جمله مفهوم «آنارشی بین‌المللی» و «بازی‌گری دولت»، اقدام به ارائه راه‌کاری برای تأمین امنیت بازی‌گران نمودند. نئولیبرال‌ها با تأکید بر اصل هم‌کاری بین‌المللی — از طریق ایجاد ضوابط، نهادها، رژیم‌ها و موسسات مورد نیاز — بر این امر تأکید می‌کنند که «صلح و امنیت» بدون مشارکت نهادینه کلیه بازی‌گران و تأسیس نهاد مرجع و مقتدری که متولی امر ایجاد نظم و سامان‌بخشی بین‌المللی را عهده‌دار شود، میسر نیست (افتخاری، ۱۳۸۲، ۲۳). به عبارت دیگر، نئولیبرال‌ها با تأکید بر منافع مطلق و نهادها، به‌منزله ابزاری

برای دستیابی به هم‌کاری در نظام بین‌الملل آنارشیک، برآنند که امکان هم‌کاری دولت‌ها در حوزه‌هایی که منافع متقابل دارند، آسان‌تر به دست می‌آید.

گروه دیگری از اندیش‌مندانی که انتقاداتی بر برداشت واقع‌گرایانه از امنیت وارد کرده‌اند، به نظریه‌پردازان جهان سوم موسوم اند. این مکتب طی دوره جنگ سرد ظهور کرد و با تمرکز بر دولت‌های ضعیف/ فقیر، عقیده واقع‌گرایی در مورد دولت را که بر مطالعات سنتی امنیت مسلط بود، مورد انتقاد قرار می‌دهد، و معتقد است که این برداشت برای وضعیت جوامع جهان سوم/ جنوب که انسجام سیاسی- اجتماعی کافی ندارند، مناسب نیست. در حالی که برای دولت‌های غربی تهدیدهای امنیتی عمدتاً خارجی هستند، این تهدیدها برای جوامع جهان سوم/ جنوب داخلی هستند و در مواردی که خارجی باشند، بیش‌تر اقتصادی و زیست محیطی هستند، نه نظامی. از این جنبه، بین امنیت و توسعه ارتباط مستقیم وجود دارد. بنابر این، درحالی که متون سنتی امنیت جهان سوم را برحسب این‌که چگونه روابط دوقطبی جنگ سرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بررسی می‌کردند و پذیرفته بودند که اولویت با حفظ منافع موجود است، نویسندگان جهان سوم وضع موجود را عامل ناامنی می‌دانستند (Smith, 1999, 22).

محمد ایوب از نظریه‌پردازان عمده این مکتب، بر آن است که نه مفاهیم جنگ سرد و نه نظریات پس از آن به شکل مطلوبی به مسئله امنیت در جهان سوم نپرداخته‌اند. به عقیده وی، تعاریف امنیت ملی در دوره جنگ سرد بر دو فرض بنیادی استوار بوده است: اول این‌که اغلب تهدیدات بر ضد امنیت ناشی از خارج از مرزهاست، و دوم این‌که این تهدیدات دارای ماهیت نظامی بوده، و معمولاً نیز مستلزم یک پاسخ نظامی هستند (رنجبر، ۱۳۷۸، ۲۴). اما در جوامع جهان سوم، مفهوم امنیت در رابطه با تهدید مرزهای ملی، نهادهای حکومتی و رژیم حاکم به کار گرفته می‌شود، و امنیت سیاسی با امنیت اجتماعی و حتی اقتصادی و زیست محیطی پیوند تنگاتنگی دارد. اما مسائلی چون محرومیت اقتصادی و محیطی زمانی که به اندازه کافی اهمیت پیدا کرده و قادر به تولید نتایج سیاسی شوند و بتوانند ادامه حیات و تأثیرگذاری دولت و رژیم را مورد تهدید قرار دهند، جزء چالش‌های امنیتی جهان سوم محسوب می‌شوند (ایوب، ۱۳۸۱، ۵۰۴). میزان مشروعیت رژیم و نقش سیاست در پاسخ‌گویی به مشکلات اجتماعی، هم‌چنین ماهیت و میزان تغییر مناسبات قدرت در میان کشورها از متغیرهای اصلی هستند که نقش مهمی در ناامنی رژیم‌های سیاسی ایفا می‌کنند (ایوب، ۱۳۸۱، ۵۰۵).

ایوب در مجموع معتقد است که مفهوم امنیت برای آن‌که از قدرت توصیفی کافی در چارچوب جهان سوم برخوردار باشد، باید دو شاخصه داشته باشد؛ اول آن‌که باید فراتر از تعریف غرب از امنیت بوده، و بر جهت‌گیری خارجی و تعصبات نظامی که در تعریف غربی وجود دارد، فائق آید. دوم آن‌که باید در حوزه سیاسی ریشه محکمی داشته باشد، و در رابطه با موضوعات دیگر حوزه‌ها اعم از اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی که بر حوزه سیاسی تأثیر دارند، نیز حساس باشند (عبدالله خانی، ۱۳۸۳، ۱۷۳).

گروه دیگری از منتقدین مطالعات سنتی امنیت، نظریه‌پردازان انتقادی امنیت اند که مستمرترین و منسجم‌ترین نقدها را به مطالعات سنتی امنیت وارد کرده‌اند. منازعه بین دو دیدگاه تا جایی ادامه می‌یابد که آیا این رشته را باید مطالعات امنیتی نامید یا مطالعات استراتژیک (Smith, 1999, 88). در داخل این مکتب دو روی‌کرد جدید وجود دارد که هر دو در نتیجه نقایص درک شده از مطالعات سنتی هم‌نظر هستند، اما در جای‌گزینی برای مطالعات سنتی اختلاف نظر دارند. روی‌کرد اول متأثر از آرا و اندیشه‌های کیت کراوز^۱ و مایکل ویلیامز^۲ و با بهره‌گیری از تمایز رابرت کاکس بین نظریه‌های حل‌کننده مسایل^۳ و نظریه‌های انتقادی^۴ سعی می‌کند تمرکز مطالعات سنتی امنیتی بر دولت را زیر سؤال برده و ادعاهای معمول موجود در خصوص امنیت را شالوده‌شکنی کند. طرف‌داران این روی‌کرد، مبنای جدیدی برای طراحی شالوده‌شکنانه قائل نیستند، و بر ضرورت تفکر مجدد در مورد ماهیت موضوعات سیاسی در مطالعات امنیتی، کندوکاو در انتقادی بودن مطالعات امنیتی و آغاز مفهوم‌سازی مجدد مسائل سیاسی، زمانی که دولت‌ها دچار مشکل می‌شوند، تأکید می‌کنند (عبدالله خانی، ۱۳۸۳، ۲۳۰).

روی‌کرد دوم مطالعات انتقادی امنیت، مکتب ولز^۵ است که مهم‌ترین نمایندگان آن کن بوث و واین جونز^۶ هستند. از دید این روی‌کرد، امنیت چیزی است که ما می‌سازیم، و جهان‌بینی و فلسفه‌های سیاسی متفاوت، دیدگاه‌ها و گفتمان‌های متفاوتی درباره امنیت ارائه می‌دهند. نظریه امنیتی ناشی از نظریه انتقادی، امنیت را فرایند رهایی^۷

1. Keith Krause
 2. Michael Williams
 3. problem solving theories
 4. critical theories
 5. Welsh School
 6. Whyn Jones
 7. emancipation

تصور می‌کند. رهایی معنی دایمی و عینی ندارد و مردمان مختلف در فرهنگ‌ها و زمینه‌های مختلف اجتماعی-سیاسی، % معنای متفاوتی به این مفهوم می‌دهند (Bilgin and et,all, 1998, 153. به عقیده بوث، امنیت به معنی فقدان تهدید است و رهایی به معنی آزادی مردم^۱ (افراد و گروه‌ها^۲) از محدودیت‌های فیزیکی و انسانی است که آن‌ها را از انجام آن‌چه آزادانه می‌خواهند گزینش کنند، منع می‌سازد. جنگ و تهدید به جنگ فقر، محرومیت آموزش، سرکوب سیاسی و غیره را به همراه دارد. امنیت و رهایی دو روی یک سکه‌اند. رهایی، نه قدرت و نه نظم، امنیت حقیقی را تولید می‌کند (Booth, 1991, 319) به عقیده بوث، رهایی یک مفهوم دائمی و جهانی نبوده و نمی‌تواند به هزینه دیگران باشد، و مترادف با غربی‌سازی نیست (Booth, 1991, 320).

این روی‌کرد با تاکید بر مردم، دولت‌محوری انحصاری مطالعات امنیتی دوران جنگ سرد را به چالش می‌کشد. در این راستا، بوث با استدلال علیه برتری دولت به‌منزله مرجع امنیت، معتقد است که انجام چنین کاری خلط کردن ابزارها با اهداف است. دولت‌ها وسیله‌ای برای مهیا کردن امنیت هستند، یا دست کم می‌توانند چنین باشند، ولی در نهایت تنها با ارجاع به افراد است که اندیشه امنیت معنی پیدا می‌کند. بنابر این، غیرمنطقی است که به امنیت ابزارها در برابر امنیت اهداف برتری داده شود. از همین رو، به باور بوث افراد تنها مرجع نهایی هستند (Booth, 1991, 316). هم‌چنین، دولت‌ها به‌منزله تأمین‌کننده امنیت شهروندان خود، در اغلب مواقع، خود تبدیل به تهدیدی علیه شهروندان می‌شوند. از این رو، اگر امنیت را امنیت دولت بپنداریم، آن‌گاه نسبت به ناامنی افرادی که دولت تهدیدگر آن‌هاست، بی‌توجه می‌شویم. بنابر این، باید تفکر درباره امنیت را از مردم آغاز کنیم، نه از دولت.

تحول در مفهوم امنیت به روشی که در این نظریه مطرح شد، یک گسست رادیکال از مطالعات سنتی دولت‌محور است. این نظریه با قرار دادن افراد به‌منزله مرجع امنیت به جای دولت، درک وضعیت امنیت افراد را جدا از بستر گسترده اجتماعی‌شان ممکن نمی‌داند. علاوه بر این، نظریه انتقادی با تلقی افراد به‌منزله مرجع امنیت، مسایلی از قبیل فقر، و مشکلات زیست محیطی را به‌منزله تهدیدهای امنیتی مطرح می‌کند. به عبارتی، نظریه حوزه تهدیدات امنیتی را نیز گسترش داده، و مجموعه گسترده‌ای از نگرانی‌های امنیتی، و در نتیجه روش‌های مختلف دستیابی به امنیت را مطرح می‌کند.

1. people
2. individual and group

گروه دیگری از اندیش‌مندانی که با توجه به تحولات گسترده حوزه امنیت، تلاش‌های نظری فراوانی برای تغییر در برداشت سنتی از امنیت انجام دادند، «مکتب کپنهاگ»^۱ را تشکیل می‌دهند. این اصطلاح را اولین بار بیل مک سوئینی^۲ برای آثار و دیدگاه‌های باری بوزان^۳، الی ویور^۴، دو ویلد^۵ و برخی دیگر به کار برده است (Mc Sweeney, 1996). این مکتب با توجه به این که کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جای‌گاهی مستقل برای مطالعات امنیتی است، و با تفکیک مطالعات امنیتی از مطالعات راهبردی، مطالعات امنیتی را ذیل مطالعات روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است. این تلاش بوزان و هم‌کارانش، توجه آنان را به خارج نمودن مسائل امنیتی از دایره تنگ نظامی نشان می‌دهد (عبدالله خانی، ۱۳۸۳، ۱۳۲).

به عقیده بوزان، مکتب کپنهاگ خود را برخوردار از روش‌های رئالیستی در فهم روابط بین‌الملل می‌داند (ابراهیمی، ۱۳۸۶، ۴۴۰)، اما برداشت‌های این مکتب در حوزه مطالعات امنیتی، تفاوت‌های زیادی با برداشت سنتی از امنیت دارد. به عبارتی، این مکتب ضمن پاسخ‌گویی به ایراد سنت‌گرایان مبنی بر از دست رفتن انسجام مطالعات امنیتی در صورت فراخ ساختن دستور کار بررسی‌های امنیت، در جهت صورت‌بندی امنیت به ترتیبی که دستور کار سنت‌گرایان را هم در دل خود داشته باشد، تلاش می‌کند. بوزان از شاخص‌ترین اعضای این مکتب، گرچه امنیت را - همانند برداشت سنتی امنیت - تعامل تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها و امکانات مقابله تعریف می‌کند (بوزان، ۱۳۷۹، ۱۲)، اما تلاش می‌کند با گسترش امنیت از حوزه صرفاً نظامی به حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی (بوزان، ۱۳۷۸، بوزان و هم‌کاران، ۱۳۸۶) از مطالعات سنتی امنیت فاصله بگیرد. وی هم‌چنین در زمینه مرجع امنیت بر آن است که گرچه امنیت فردی نقطه شروع خوبی برای تحلیل‌های گسترده است، اما نمی‌تواند به منزله مرجع امنیت شناخته شود و دولت‌ها هم‌چنان مهم‌ترین کاغزار امنیت در جامعه هستند (بوزان، ۱۳۷۸، ۵۲-۵۵). این امر ناشی از سه دلیل است: الف) این دولت‌ها

1. Copenhagen School
 2. Bill Mc Sweeney
 3. Barry Buzan
 4. Ole Waver
 5. De Wild

هستند که باید بر سر مسایل بین‌المللی، دولتی و نیمه‌دولتی فائق آیند؛ ب) دولت‌ها اولین عامل در کاهش عدم امنیت هستند؛ ج) دلیل آخر این که دولت‌ها بازی‌گران غالب در نظام بین‌الملل هستند. (smith, 1999, 83)

ویور، از دیگر نظریه‌پردازان این مکتب، نیز معتقد است که به دلیل ساخت سیاسی دولت‌ها و سیستم بین‌المللی، مفهوم امنیت در سطح دولت شکل می‌گیرد. وی با انتقاد از گسترش مرجع امنیت، چنین می‌نویسد: «گسترانیدن حیطهٔ ارجاعی یا معنایی مفهوم امنیت، یعنی این که بگوییم امنیت نه تنها عبارت از دفاع نظامی دولت، بلکه هم‌چنین عبارت از X, Y, Z است، حاصل نتیجه ناگوار گسترش قلمرو امنیت به‌طور بی‌پایان و تا مرز فراگیری کل موضوعات سیاسی و اجتماعی است. اما این فقط یک تضاد ناگوار یا فقدان موقتی و درک روشن نیست. مساله یا مشکل این است که امنیت فردی و امنیت بین‌الملل به‌منزلهٔ مفهوم وجود ندارد. امنیت ملی، یعنی امنیت دولت، نام یک مناظرهٔ مداوم، سنتی، دیرینه و یک دسته از کردارها یا پراکتیک‌ها است. بدین صورت این مفهوم، یک مرجع نسبتاً رسمیت یافته دارد. برعکس، امنیت هر کس یا هر چیز، ایده‌ای بسیار ناروشن و مبهم است» (ویور، ۱۳۸۰، ۱۷۰).

مفهوم مهمی که مکتب کپنهاگ وارد مطالعات امنیتی نمود، «امنیتی‌ساختن»^۱ است. ویور در مقاله «امنیتی‌کردن و غیرامنیتی‌کردن»^۲ با الهام از نظریهٔ زبان‌شناختی، امنیت را یک حرکت کلامی^۳ می‌خواند؛ یعنی حرکت زبان و نوع بیان مطلب توسط گوینده، امنیت را تعریف می‌کند. نمایندهٔ دولت با بیان کلمهٔ امنیت در هر مورد خاص، قضیه را وارد حوزه‌ای ویژه کرده و مدعی حقوقی خاص برای توسل به شیوه‌های لازم جهت ممانعت از تحول می‌شود. بر این اساس، امنیت یک نشانه یا دال نیست که به یک چیز واقعی دلالت داشته باشد، بلکه بیان یا تلفظ واژهٔ امنیت، خود یک کنش یا عمل است. با گفتن امنیت یک عمل انجام می‌شود؛ مانند عملی که در ضمن شرط‌بندی یا قول دادن است (ویور، ۱۳۸۰، ۱۷۴-۱۷۵).

بر این اساس، امنیت رویه‌ای خودمرجع^۴ یا معطوف به خود است، زیرا طی خود این رویه است که موضوعی به یک موضوع امنیتی بدل می‌شود؛ نه لزوماً از آن رو که

1. securization
2. Securization and Desecurization
3. Speech Act
4. Self- Referential

تهدید وجودی راستینی مطرح است، بلکه از آن رو که موضوع یادشده به صورت چنین تهدیدی جلوه داده شده است، و ملاک دقیق امنیتی شدن موضوعات این است که در اذهان به صورت چنان تهدید وجودی برجسته‌ای جلوه کند که اثرات سیاسی اساسی داشته باشد (بوزان و هم‌کاران، ۱۳۸۶، ۱۵۰). امنیت سیاست را به ورای قواعد جاافتاده بازی می‌برد، و موضوعات را به صورت نوع ویژه‌ای از سیاست یا به شکل چیزی فراتر از سیاست در می‌آورد. پس امنیتی کردن موضوعات را می‌توان نوع حادثی از سیاسی کردن^۱ موضوعات دانست (بوزان و هم‌کاران، ۱۳۸۶، ۴۹). امنیتی ساختن به منزله سیاسی ساختن بیش از حد مسایل و پی‌ریزی بنیاد بین‌ذهنی^۲ یک تهدید وجودی با برجستگی کافی برای داشتن پیامدهای سیاسی قابل ملاحظه است. در گفتمان امنیتی یک مسأله بزرگ جلوه داده می‌شود و به منزله بالاترین اولویت عرضه می‌شود و با اطلاق واژه امنیت بر آن، دولت ادعا می‌کند برای برخورد با آن نیاز و حق به کارگیری ابزارهای فرا معمولی دارد (Buzan, 1997, 14).

به این ترتیب، می‌توان گفت که مکتب کپنهاگ، چنان که خود اعضای آن نیز اذعان می‌کنند، روی‌کردی سازه‌انگارانه به مقوله امنیت دارد (بوزان و هم‌کاران، ۱۳۸۶، ۳۰۵)، و با رد عینی بودن امنیت و طرح مفهوم امنیتی ساختن و تلقی امنیت به منزله موضوعی بین‌ذهنی و خودمصدافی، آن را برساخته‌ای اجتماعی می‌داند که از طریق مشارکت معانی و فهم‌های بین‌ذهنی چندجانبه صورت می‌گیرد. گرچه دیدگاه‌های این مکتب به ویژه در زمینه امنیت اجتماعی، امنیتی ساختن و دولت‌محوری، مورد انتقادات فراوانی قرار گرفته است (ر. ک به هرسیچ و فتاحی، ۱۳۸۸)، به طوری که برخی این مکتب را صرفاً تلاشی برای بازسازی واقع‌گرایی برای تطابق آن با شرایط پساجنگ سرد می‌دانند، اما روی‌کرد بخشی این مکتب به امنیت و این که امنیت نظامی بیش از این نمی‌تواند تنها شکل امنیت در جهان معاصر قلمداد شود، بسیاری از بازناندیشی‌ها را در مورد مفهوم امنیت برانگیخته است.

اگرچه مباحثه نظری بین اندیش‌مندان پیرو هر یک از مکاتب ذکرشده، محور اصلی مناظرات نظری مطالعات امنیتی قرن بیستم را نشان می‌دهد، اما با نزدیک شدن به سال‌های پایانی قرن بیستم، شاهد تحولی مهم در مباحث امنیتی هستیم که حکایت از

1. Politicalization
2. Intersubjective

طرح مقولات روش‌شناختی و اهمیت آن‌ها در مطالعات امنیتی دارد. یوسف لپید^۱ برای تبیین این مباحثه نوین، چنین می‌گوید:

اگرچه در تاریخ تحولات مکاتب علمی شاهد رویش و برخورد مکاتب متعدد و متنوعی هستیم که بخاطر اختلافاتی که که با یک‌دیگر دارند، از یک‌دیگر «مجزا» پنداشته می‌شوند - مثل مباحثه واقع‌گرایان با آرمان‌گرایان، سنت‌گرایان با رفتارگرایان، ساختارگرایان با کارکردگرایان، نئولیبرال‌ها با نئورئالیست‌ها و ... - اما با تأمل در محتوای روشی آن‌ها در می‌یابیم که تمامی آن‌ها را می‌توان به دو اردوگاه کلان - یعنی اثبات‌گرایان و فرائثبات‌گرایان - دانست. اردوگاهی که از حیث روشی از یک‌دیگر تمییز داده می‌شوند و سایر مکاتب با تمامی اختلافاتشان در درون یکی از این دو اردوگاه قرار می‌گیرند. (افتخاری، ۱۳۸۲، ۲۵؛ به نقل از Lapid, 1989).

فرائثبات‌گرایی به مجموعه نظریاتی اطلاق می‌شود که با رد مبانی نظری اثبات‌گرایی^۲ و عدم پذیرش تفکیک بین نظریه و عمل، خرد را ابزاری برای ساکت کردن دیگران می‌بیند و به جای آن قدرت، شناخت و آگاهی را امری اجتماعی و بینادذهنی می‌داند که نه بر امری مادی، عینی و بیرون از فاعل شناسا، بلکه بر واقعیتی برساخته و ذهنی دلالت دارد (یزدان‌فام، ۱۳۸۶، ۷۳۹). در مورد امنیت نیز فرائثبات‌گرایان دیدگاهی کاملاً متفاوت دارند. از نظر آن‌ها سرچشمه‌های عدم امنیت بشر به مراتب دامنه‌دارتر از چیزهایی است که در حوزه مطالعات راهبردی قرار دارد. امنیت به منزله ارزش هنجاری شناخته می‌شود نه هدف ابزاری. امنیت امری برساخته است و در عصر نارویدادها نمی‌توان ابزاری برای تشخیص رویدادها از امور برساخته رسانه‌ها ارائه کرد. در مورد امنیت نیز آن را ارزشی هنجاری می‌دانند که امری برساخته است، و در بحث از نوع امنیت بر امنیت هویتی و معنایی پیش از امنیت فیزیکی و مادی تأکید می‌کنند. این نظریات هم‌چنین با رد

1. Yosef Lapid

2. اثبات‌گرایان چهار مفروض بنیادین دارند: الف) حقیقتی عینی وجود دارد که می‌توان آن را کشف کرد. ب) ابزار کشف حقیقت خرد است و فقط یک شکل خردورزی و استدلال وجود دارد. ج) ابزار خردورزی تجربه‌گرایی است که به تحلیل‌گر امکان می‌دهد قضایا را به آزمون بکشد. د) می‌توان بین مشاهده‌گر و پدیده‌ها تمایز گذاشت (یزدان‌فام، ۱۳۸۶، ۷۳۹).

روی‌کرد دولت‌محور به امنیت اجتماعی و امنیت افراد باور دارند و معتقدند که امنیت نیز باید از سطح فردی شروع شده و با تضعیف و نابودی ساختارهای سرکوبگرانه در ابعاد اقتصادی و سیاسی پیش رود (یزدان فام، ۱۳۸۶، ۷۴۶).

آنچه در این بخش ذکر گردید، خلاصه‌ای از عمده‌ترین نظرات امنیتی رقیب برداشت سنتی امنیت و مهم‌ترین انتقادات آن‌ها بر مفروضات این برداشت بود. تأمل در روی‌کردهای بدیل و انتقادات اصحاب آن‌ها بر برداشت سنتی، این نکته را آشکار می‌کند که همه این نظریات علی‌رغم انتقاد بر مفاهیم و مفروضات برداشت سنتی، عمدتاً بر ناکارآمدی و عدم تناسب این برداشت در تأمین امنیت برای جوامع مختلف و عدم توانایی آن برای پاسخ‌دهی به تحولات گسترده امنیتی پساجنگ سرد تأکید دارند. به عبارت دیگر، گرچه انتقاد از روی‌کرد واقع‌گرایی در مطالعات امنیتی و تلاش برای فاصله گرفتن از آن، مرکز ثقل تمام روی‌کردهای رقیب است، اما در ارائه نظریات جای‌گزین اختلاف نظر فراوانی دارند. این امر عمدتاً ناشی از تفاوت در مبانی نظری و فرانظری روی‌کردهای رقیب است. مکتب انتقادی امنیت، با تغییر در مرجع و موضوعات امنیت، در جهت شالوده‌شکنی و بازاندیشی کامل مطالعات امنیتی تلاش می‌کند، اما مکتب کپنهاگ به رغم پذیرش روی‌کرد سازه‌انگاران و نگاه بخشی به امنیت، با نگاه سلبی به امنیت و پذیرش دولت به‌منزله مرجع امنیت و تلقی امنیت نظامی به‌منزله مهم‌ترین بعد امنیت، پیوندهای خود با برداشت سنتی را حفظ کرده است.

نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشتار آمد، تلاشی بود برای تحلیل و واکاوی عوامل مؤثر در شکل‌دهی به محتوا و مصداق مفهوم امنیت. مشخص شد که پیدایش بررسی‌های امنیت به‌منزله یکی از رشته‌های فرعی روابط بین‌الملل، پیوند نزدیکی با جنگ سرد و نظریه واقع‌گرایی دارد. تولد مفهوم و بررسی‌های امنیت در شرایط جنگ سرد، هم‌زمان با تسلط واقع‌گرایی بر رشته روابط بین‌الملل، باعث نظامی‌محور شدن بررسی‌های امنیت شد، و چنین روی‌کردی به رغم تحولات جزئی دهه ۱۹۷۰، هم‌چنان تا پایان جنگ سرد روی‌کرد مسلط در مطالعات امنیت بود. اما دگرگونی‌های ناشی از پایان جنگ سرد و جهانی‌شدن همراه با گسترش مناظرات نظری و فرانظری در رشته روابط بین‌الملل به‌طور اعم و در بررسی‌های امنیت به‌طور اخص که منجر به ارائه دیدگاه‌های رقیب

برداشت سنتی و زیر سؤال رفتن مفروضات واقع‌گرایی شد، تسلط برداشت سنتی بر مطالعات امنیتی را مورد تردید قرار داد. به عبارتی، طرح و ارائه نظریات رقیب همراه با انتقادات فراوان آن‌ها به برداشت سنتی، امکان نگرش به مسایل امنیتی از طریق لولهٔ موشک یا توپ‌خانه را به‌طور کامل از بین نبرد، بلکه آن را تا حدودی نا موجه ساخت. در مجموع، با بررسی روند شکل‌گیری و تحولات مطالعات امنیت، می‌توان دو نکتهٔ اساسی را استنتاج کرد. نخست این‌که امنیت مفهومی وابسته است. مفهوم امنیت از بدو تولد هیچ‌گاه مستقل نبوده، و در هر دوره محتوا و مصداق‌های امنیت را شرایط بین‌المللی و روی‌کرد نظری ما نسبت به روابط بین‌الملل تعیین کرده است. به عبارتی، امنیت مفهومی است زمینه‌مند؛ دالی است که مدلول مشخص و ثابتی ندارد، و محتوا و مصداق‌های آن در بسترهای تاریخی خاصی شکل می‌گیرد که همواره در حال دگرگونی دائمی هستند. برای مثال، در برداشت سنتی، این مفهوم به تهدیدات نظامی خارجی محدود می‌شد، اما در نظریه‌های جهان‌سومی، بسته به شرایط داخلی و بین‌المللی این کشورها، امنیت عموماً ماهیتی داخلی و چندبعدی-سیاسی، اقتصادی و نظامی- پیدا می‌کند.

دوم این‌که امنیت مفهومی منازعه‌انگیز است. منازعات نظری بعد از جنگ سرد در مورد امنیت، به معنای نبود اختلاف قبل از آن و پذیرش کامل مفروضات متون سنتی امنیت از سوی همهٔ متخصصان نیست. چنان‌که نظریه‌پردازان آرمان‌گرا و بعدها نظریه‌پردازان جهان سوم از همان دوران جنگ سرد، به برداشت سنتی انتقاد داشتند. اما آنچه طی سال‌های اخیر در مطالعات امنیتی قابل توجه است، این نکته است که امنیت اساساً مفهومی منازعه‌انگیز است، و مهم‌ترین توسعه در مطالعات امنیتی این است که اندیش‌مندان با تردید در مفروضات اساسی برداشت سنتی و خارج ساختن امنیت از سلطهٔ انحصاری واقع‌گرایی و فضای مطالعات استراتژیک، باعث نوعی تکثر شناختی در زمینهٔ بررسی‌های امنیت شده‌اند که خود این امر پویایی‌های شناختی و نظری را در مطالعات امنیتی موجب شده است.

در پایان، شایستهٔ ذکر است که تعریف مشخص از امنیت و ترسیم مرزهای مفهومی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران از دو جنبه اهمیت دارد:

الف) پیوستگی ملاحظات امنیتی با طراحی استراتژی‌های امنیتی که شناخت درست از تهدیدات امنیتی را برای طراحی استراتژی امنیتی ضروری می‌سازد.

ب) محدودیت منابع مادی و معنوی که لزوم شناخت و اولویت‌بندی صحیح منابع امنیتی را ضروری می‌سازد.

از این رو، شایسته است نخبگان علمی و سیاسی کشور با شناخت عوامل مؤثر بر محتوا و مفهوم امنیت در جمهوری اسلامی ایران و اجماع در مورد آن‌ها، مانع از تشتت در گفتمان‌های امنیتی شوند؛ چرا که تشتت باعث سردرگمی در سیاست‌های امنیتی شده و مدیریت امنیتی کشور را با مشکل روبه‌رو می‌سازد.



منابع

الف) منابع فارسی

۱. ابراهیمی، شهرروز (۱۳۸۰)، «جهانی شدن، دهه سوم انقلاب و امنیت خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در مجید مختاری، *گفتمان امنیت ملی*، تهران، موسسه مطالعات سیاسی فرهنگی اندیشه ناب، ص ۱۸۷-۲۰۱.
۲. ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶)، «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال بیست و یکم، شماره دو، ص ۴۳۹-۴۵۸.
۳. افتخاری، اصغر (۱۳۸۲)، «روش‌شناسی اثباتی در مطالعات امنیتی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره اول، ص ۱۱-۳۰.
۴. ایوب، محمد (۱۳۸۱)، «معضل امنیت ملی در جهان سوم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره دوم، ص ۵۰۳-۵۱۶.
۵. برژینسکی، زبگینو (۱۳۶۹)، *در جستجوی امنیت ملی*، ترجمه ابراهیم خلیلی، تهران، نشر سفیر.
۶. بوزان، باری (۱۳۷۸)، *مردم، دولت‌ها و هراس*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. بوزان، باری (۱۳۷۹)، «آشنایی با مکتب کپنهاگ در حوزه مطالعات امنیتی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم، شماره سوم، ص ۹-۱۵.
۸. بوزان، باری و هم‌کاران (۱۳۸۶)، *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. بیلینس، جان، اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، تهران، ابرار معاصر.
۱۰. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۰)، «فناوری اطلاعات، جهانی شدن و امنیت ملی»، در مجید مختاری، *گفتمان امنیت ملی*، تهران، موسسه مطالعات سیاسی فرهنگی اندیشه ناب، ص ۲۷۳-۲۸۹.
۱۱. تریف، تری (۱۳۸۰)، «روابط بین‌الملل و بررسی‌های امنیت»، ترجمه علیرضا طیب، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، بهمن و اسفند، شماره ۱۷۳-۱۷۴، ص ۱۷۶-۱۹۱.

۱۲. تریف، تری و دیگران (۱۳۸۳)، *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۳. توحیدفام، محمد (۱۳۸۱)، «روی‌کردهای تحول مفاهیم سیاسی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره پنجاه و هفت، ص ۱۱۷-۱۵۱.
۱۴. حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۷۶)، «بررسی بحرانهای چهارگانه در نظریه روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال یازدهم، شماره چهار، ص ۱۰۰۱-۱۰۳۴.
۱۵. خان، عبدالرب (۱۳۸۰)، «جهانی‌شدن و پیوندهای امنیتی در هزاره جدید»، ترجمه نبی سنبلی، در *مجید مختاری، گفتمان امنیت ملی*، تهران، موسسه مطالعات سیاسی فرهنگی اندیشه ناب، ص ۲۰۱-۲۰۹.
۱۶. خبیری، کابک (۱۳۸۵)، «تأثیر واقعه یازدهم سپتامبر بر مفهوم امنیت»، *فصلنامه راهبرد*، شماره چهل و یک، ص ۱۳۱-۱۶۱.
۱۷. درویشی سرتلانی، فرهاد (۱۳۷۶)، «نظریه‌ها و رهیافت‌های امنیت ملی: یک چارچوب پیشنهادی»، *فصلنامه امنیت*، سال اول، شماره اول، ص ۲۳-۳۱.
۱۸. رنجبر، مقصود (۱۳۷۸)، *ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۹. روزنا، جیمز (۱۳۷۸)، «پیچیدگی‌ها و تناقض جهانی‌شدن»، ترجمه احمد صادقی، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره چهار، ص ۱۰۱۹-۱۰۳۲.
۲۰. ستوده، محمد (۱۳۷۹)، «جهانی‌شدن و امنیت ملی»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال سوم، شماره نهم، ص ۳۲-۴۳.
۲۱. سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۳)، *معمای امنیت و چالش‌های جدید غرب*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۲. عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای برای طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، تهران، ابرار معاصر.
۲۳. فراست، الت.ال (۱۳۸۰)، «جهانی‌شدن و امنیت ملی: دستورکاری استراتژیک»، ترجمه احمد دلیر، در *مجید مختاری، گفتمان امنیت ملی*، تهران، موسسه مطالعات سیاسی فرهنگی اندیشه ناب، ص ۷۹-۱۲۳.
۲۴. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، *روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و روی‌کردها*، تهران، سمت.

۲۵. لارسن، هنریک، اسکیدمور (۱۳۷۹)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل: تلاش برای کسب قدرت و ثروت*، ترجمه مهدی تقوی و احمد ساعی، تهران، قومس.
۲۶. ماندل، رابرت (۱۳۷۹)، *چهره متغییر امنیت ملی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۷. ماه‌پیشانیان، مهسا (۱۳۸۴)، «آیا ایده سنتی امنیت نیاز به بازنگری دارد؟»، *فصلنامه راهبرد*، شماره سی و پنجم، ص ۱۲۳-۱۸۲.
۲۸. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، سمت.
۲۹. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، «تکثر معنایی و تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دهم، شماره چهار، ص ۶۴۷-۶۶۷.
۳۰. مک لارن، آر.دی (۱۳۷۹)، «مدیریت امنیت ملی: تجربه امریکا و درس‌هایی برای دول جهان سوم»، در ادوار آذر، چونگ این مون، *امنیت ملی در جهان سوم*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳۱. موتیمر، دیوید (۱۳۸۰)، «فراسوی استراتژی: اندیشه انتقادی و مطالعات امنیتی نوین»، ترجمه محمود عسگری، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره سوم، ص ۳۸۳-۳۹۶.
۳۲. میلز، بنیامین (۱۳۸۱)، «مفهوم امنیت: ضرورت و بازتعریف»، ترجمه مسعود آریایی، *فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، سال نهم، شماره سی و سه، ص ۱۶۰-۱۷۸.
۳۳. واین جونز، ریچارد (۱۳۸۵)، «بازسازی مفهوم امنیت»، ترجمه عسگر قهرمانپور، *فصلنامه برداشت دوم*، سال چهارم، شماره پنجم، برگرفته از: <http://www.bashgah.net>
۳۴. ویور، اولی (۱۳۸۰)، «امنیتی کرد و غیر امنیتی کردن»، *فصلنامه فرهنگ و اندیشه*، سال اول، شماره سوم و چهارم، ص ۱۶۷-۱۹۳.
۳۵. هافندورن، هلگا (۱۳۷۱)، «معمای امنیت: نظریه‌پردازی و ایجاد قواعد در زمینه امنیت بین‌المللی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ششم، شماره چهار، ص ۱-۳۰.
۳۶. هرسیچ، حسین، فتاحی، سید احمد (۱۳۸۸)، «بررسی و نقد دیدگاه مکتب کپنهاگ درباره امنیت»، *فصلنامه امنیت پژوهی*، سال هشتم، شماره ۲۷، ص ۱۶۹-۲۰۰.

۳۷. یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۶)، «دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهار، ص ۷۲۵-۷۵۱.

ب) منابع انگلیسی

1. Baldwin, David. A. (1995), "Security Studies and the End of Cold War", *World Politic*, 48, 1, 117-141.
2. Bilgin, Pinar and et.all (1998), "Security Studies: The Next Stage?", *Nacaoe Defence*, 84, 131- 157.
3. Booth, ken (1991), "Security and Emancipation", *Review of International Studies*, 18, 1, 313- 326.
4. Buzan, Barry (1997), "Rethinking Security After Cold War", *Cooperation and Conflict*, 32, 1, 5-28
5. Lapid, Yosef (1989), "The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-positivist Era", *International Studies Quarterly*, 33, 2, 235- 254.
6. Lynn- Jones, Sean. M (1991), "International Security Studies After the Cold War: An Agenda for the Future", Its Available at:
<http://bellfercenter.Ksg.Harvard.Edu/files/disc-paper-91-11.pdf>
7. McSweeney, Bill (1996), "Identity and Security: Buzan and Copenhagen School", *Review of International Studies*, 22, 1, 81- 93.
8. Smith, Steve (1999), "The Increasing Insecurity of Security Studies: Conceptualizing Security in the Last Twenty Years", *Contemporary Security Policy*, 20, 3, 72-101.